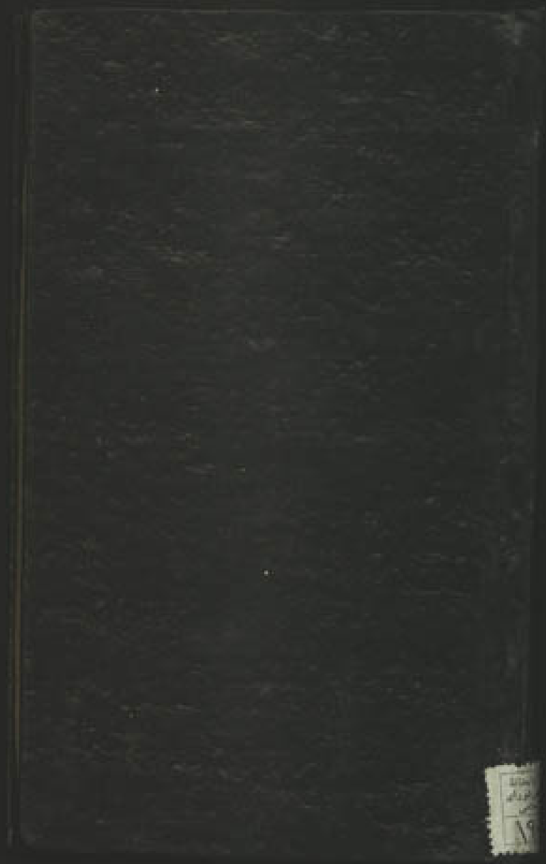
١٤٤
١٤٥
١٤٦
١٤٩



ازان مهم بیرون آرد بسم الله الرحمن الرحیم الم تر کیف
فعل ربك باصحب الفیل ایا ندانست تو ای محمد که چگونه
کرد پروردگار تو با خداوندان فیل یعنی با ابرهه بن صباح
که ملک یمن او را از یمن برای خراب کردن کعبه و غارت مکه
با سپاه بسیار نامزد کرده بود برابر او سیزده فیل و بروایتی هزار
فیل فرستاده بود و ازین جمله یک فیل مهیب بزرگ قوی بود چنین
گویند که ملک یمن بتخانه را بنا کرده بود و بزر و سیم و جواهر و لالی
بسیار بیاراسته بود چون تمام شد خلق را از جهت تعظیم
آن خانه دعوت کرد که تا آن خانه را بزرگ دارند روزی ندیمان
خود را برسید که هیچ خانه در دنیا برتر ازین خانه هست گفتند
آری دیگر خانه ایست ازین خانه بزرگ تر و بقدر تر و دلهای
مردمان بوی مایل تر ملک چون این سخن شنید در غضب شد و
گفت سپاه فرستم و آنخانه را خراب کردانم ابرهه بن صباح را
و با لشکر بسیار و با پیلان نامدار نامزد کرد و بروایتی جز یک
پیل دیگر نبود نامش محمود بود و نیک قوی چون لشکر مذکور

نزدیک مکه رسید مکیان خبر یافتند مکه را خالی کرده سوی کوه شتافتند
و در مکه هیچ کس نماند مگر عبد المطلب جد مصطفی صلی الله علیه وسلم
و جد عبد الله بن ام مکتوم و سبب ماندن عبد المطلب در مکه آن بود
که با جد ابرهه آشنای قدیم داشت که ایزد نخواهد رسانید و
سبب ماندن جد عبد الله بن ام مکتوم آن بود که وی ضعیف و نابینا
گشته بود از غایت ضعف خود را از شتران ایمن پنداشت
چون آن بحرم رسید آنجا شتران عبد المطلب بود براندند و هرچه
غارت کردند عبد المطلب از بردن شتران خبر یافت بیرون
آمده رخ با برهه نهاد چون بر ابرهه رسید ابرهه او را گرامی داشت
و گفت زود باش بگو که بکدام حاجت آمده گفت آمده ام تا
شتران مرا باز دهی ابرهه گفت تو عجب کسی هستی من آمده ام
تا خانه را که شرف و فخر شما بوی است خراب و ویران کنم و
شما را از بیخ و بن بر کنم از جهت این معنی بر ما منت نکردی
سبب شتران چند بر ما برای منت آمدی این عجب است و از همچو تو
غریب عبد المطلب گفت انا رب الابل و للبیت رب آخر

بکمتوم

سیمنعه یعنی من مالک شترانم شتران خویش میخواهم و مر خانه را
مالکی است که نگاه خواهد داشت آن را که نگاه داشتن من حاجت نیست
ابرهه گفت مر لشکر خود را که شتران عبد المطلب بوی باز دهید که فردا
همین شتران شما را باز بوند عبد المطلب شتران خویش بستند و در مکه
آمد و جد ابن ام مکتوم را از بسیاری لشکر او خبر داد چون روز
دیگر شد ابرهه از صفاح روی بمکه نهاد چون نزدیک حرم مکه آمد
فیل مذکور بکرانه حرم خرطوم بر زمین نهاد هرچند که میزدند بزانوی نشست
یکدم پیشتر نمیگرد و چون باز میگردانیدش سوی یمن میدوید باز می نشست
چون روز بسیار گذشت ابرهه عاجز شده بازگشت و هیچ کس در
مکه نرسید جد ابن ام مکتوم مر عبد المطلب را گفت اینک تو میگفتی
که لشکر انبوه برابرهه آمده است بقصد هدم خانه کعبه تا این زمان
هیچ کس نیامد و نه رسید برو بنگر آن را تا کجاست و چه واقعه
زاده باشد چون عبد المطلب بیرون آمد بیند که ابرهه با لشکر همه باز
گشته است و گله گله مرغان که از فراشتک خوردتر و از بلبل
بزرگتر که مثل آن کاهی ندیده بود و معاینه کرد که آنجا

جده میرآیند و گرد کعبه طواف میکنند و سوی سپاه دشمن میروند و با هر یکی
از آن مرغان سه سنگ بود یکی در منقار و دو در هر دو چنگل و آن سنگ
خورد از نخود و بزرگتر از عدس بود عبد المطلب خبر این بر جد ابن ام
مکتوم رسانید او گفت کفی کفی بعجب سپس لشکر قهر خدا بر ایشان نازل
شده است موت ایشان بکفایت پیوسته است برو ای عبد المطلب
در لشکر آن دشمن تا چه معاینه کنی چون عبد المطلب در سپاه دشمن
دید که بیشتر هلاک شده اند باقی روی بهزیمت آوردند خزینه
و اسبابها بجا گذاشته عبد المطلب چندانکه توانست نفایس اموال؛
ایشان بر گرفت فرضا غنا عبد المطلب از ین مال پدید گشت
و چون عبد المطلب در مکه آمد اهل مکه را از ینحال خبر کرد ایشان هم
دویدند با غنائم غنایم رسیدند و آن مرغان مذکور اینچنین
بودند که در عالم هیچکس مثل ان مرغان ندیده بود هر که از آن
سنگ بروی آمدی بقفا بیرون رفتی و اگر بسر آمدی بپا بیرون رفتی
و هر که از ان لشکر ابرهه بخوف مرغان میگریخت مرغی دنبال کنان
بجای وی میرفت تا هر جا که میرفت میکشت بحدی که همه هلاک...

کشته اند

کشتند ابرهه تنها ماند پیش پادشاه رسید پادشاه از حال لشکر پرسید
گفت همه هلاک شدند نجاشی شاه گفت ای عجب و در عرب سپاه کجا که:
باشما فنا کرد ابرهه قصه بیان حال واقعه پیش پادشاه باز مینمود
همین حکایت تمام کرد مرغی از آن مرغان خود نمودار کرد ابرهه
گفت مر پادشاه را اینک بین مرغی از آن مرغان پیدا شده است
همدرین بود که آن مرغ سنگی را بر ابرهه فرستاد در حال ابرهه مذکور
پیش پادشاه جان بداد بیک روایت دیگر آنست که گفت و روایت
دیگر در مطولات مذکور است فعلیک بها و در رنگ مرغان اختلاف
مفسران است قال بعضهم ارسل الله تعالی طیرا سوداء وقال بعضهم
خضراء وقیل بحناء وقیل بیضاء ومع کل طائر ثلثة احجار
وعلی حجرهم من یقع روی عن ابی سعید الخدری رضی الله تعالی عنه
انه سئل عن ذلک الطیر فقال حمام مکة منها کذا ذکر فی الکشاف
الم یجعل کیدهم فی تضلیل استفهام برای انکارات وانکار
نفی اثبات بود بمعنی جعل شود و اینجمله بیان جمله اولی است
معنی اینست ایا نکردانیده است پروردگار تو ای محمد ایشان را

تاجز وضائع اي جعل سعيهم في تضييع وابطال بارسال الطير عليهم حتى
لم يصلوا الى البيت قوله في تضليل اي في تضييع يقال ضلل كيده
اذا جعله ضالا ضايعا ونحو قوله تعالى وما كيد الكافرين
الا في ضلال وقيل لامرئ القيس الملك الضليل لانه ضلل ملك ابيه
اي ضيعه ذكر في الكشاف انهم كادوا البيت اولا ببناء القليس
وارادوا ان ينسخوا امره بصرف وجوه الحاج اليه فضلل كيدهم
بايقاع الحريق فيه وكادوه ثانيا بارادة هدمه فضلل
بارسال الطير عليهم حتى يصلوا اليه وارسل عليهم طيرا ابابيل
ترميهم بحجارة من سجيل عطف است بر جعل كه مضمون
الم يجعل معنى اينست فرستاد خداوند تو اي محمد بر آن
يعني بر اصحاب فيل پرندگان فوج فوج وگروه وگروه بودند
در آنجا كه مي انداختند آن پرندگان بر اصحاب فيل سنگها از
گل يعني گلي كه از غاية سختي همچون سنگ گشته وطبيعت حجر پيوسته
بود قوله ابابيل صفة طير والطير اسم جمع يصح ان يقع صفة
جمع فان قيل لو كان ابابيل جمعا فما واحده قيل يحتمل ان يكون

واحدة ابالة وقيل ابول معناه وقيل لا واحد لها مثل عباديد
وشماطيط قوله ترميهم بالتاء وقرئ ابو حنيفة رضي الله عنه يرميهم
بالياء فالضمير عائد الى الله تعالى اي يرميهم الله تعالى وهذا كقوله تعالى
وما رميت اذ رميت ولكن الله رمى او الضمير عائد الى الطير
لانه اسم جمع مذكر وانما مونث باعتبار المعنى قوله من سجيل اختلف
فيه قال بعضهم معناه طين مطبوخ كما يطبخ الآجر وقيل هو معرب
من سنگ گل وعليه الجمهور فيكون اللفظ عربيا وقيل سجيل فعيل من
السجل وهو الصحيفة يعني نوشته بود بر هر سنگي نام آنكه بهلاك
وي بدان سنگ بود وقيل اللام فيه بدل من النون اي الحجارة من
سجين والسجين علم لديوان اعمال الكفار فجعلهم كعصف
ماكول عطف است بر ارسال معنى اين است پس گردانيد خدا تعالى
ايشان را همچون برگ خورده شده يعني كرم خورده وتمامي سوراخ شده وبقولي
همچو دانه كه مغز او را كرم خورده وپوست ماند وبقولي همچون كشتي
كه او را بهايم چريده وسرگين كرده باشند والله اعلم سورة القريش مكي است
چهار آيه است وهفده كلمه است وهفتاد وسه حرف است ربطاين

سورة بسورة فيل ظاهر آنست تا آنكه قرء در آخر سورة الهمزه كيف
وقف نميكند لام لايلاف قريش را با ماكول وصل ميكنند و در مصحف
ابي ابن كعب هر دو يكي سورة آورده و بتسميه فصل نكرده و لهذا مروي
از كسي بترك تسميه ميان هر دو سورة وروي عن عمر ابن الخطاب
رضي الله تعالى عنه انه قراهما اي سورة الفيل وسورة القريش في الركعة
الثانية من صلوة المغرب وقرا في الركعة الاولى والتين
القول في فضلة من قراءة هذه السورة قال عليه السلام من قرا سورة
لايلاف اعطي من الاجر عشر حسنات بعدد من طاف حول الكعبة
واعتكف فيها و نيز در خبر آمده است هر كه سورة قريش بخواند چنانستي
كه ثلث قران خوانده باشد و بنوشته شود از براي او بهر آيتي صد
نيكي

بسم الله الرحمن الرحيم لايلاف قريش ايلافهم
رحلة الشتاء والصيف

اللام يتعلق بقوله فجعلهم وهذا اذا
لم يوقف على ماكول وقيل يتعلق بقوله فليعبدوا واذا يوقف على ماكول
او قوله ايلافهم بدل من قريش معنى اين است كردانيد خداي تعالى
اصحاب فيل را همچون دانه خورده يا برگي كرم خورده براي الفت

كردانيدن

كردانيدن قريش الفت كردانيدن ايشان سفر زمستان و سفر
تابستان و قريشيان نزاد و سفر معتاد بودي يكي در زمستان بسوي
يمن و دوم در تابستان بسوي شام و خلق اطراف ايشان را
حرمت داشتندي و حاجتهاي ايشان برآوردندي و گفتندي
كه ايشان مجاور كعبه معظم اند و ساكنان مقام متبرك اند كسي ايشان را
تعرض نرسانيدي ايمن شده از سفر باز گشتندي و اگر مقصود ابرهه
كه آن خرابي مكه بود حاصل گشتي عز و شرف قريشيان بر خاستي
حق سبحانه و تعالى اصحاب فيل را هلاك كردانيد تا عظمت قريش
بيفزايد و خلق از ايشان بترسد تا كسي در راه سفر ايشان را تعرض نتو
و مطلوبات ايشان حاصل گردد و اغراض ايشان بحصول پيوندد
و خداوند تعالى كار ايشان را ساخت تا مصطفى صلى الله عليه وسلم
و ياران وي رضي الله عنهم انجا بدر آيند قوله لايلاف بالياء بعد
الهمزة وقرا بعضهم لالاف قريش بغير اليا معناه لموالفة
يقال الفة والف والافا وقرا ابو جعفر لالف قريش وقد
جمعهما من قال بيت زعمتم ان اخوتكم قريش لهم الف وليس لكم

الاف **ٔ** وقرا عكرمة ليالف قريش الفهم اعلم ان قريش
من نضر بن كنانة يسموا بتصغير القريش وهي دابة عظيم في البحر تعبث
بالسفن والتصغير للتعظيم وقيل القريش من القرش وهو الكسب لانهم
كانوا كاسبين بتجاراتهم وضربهم في البلاد قوله رحلة بكسر الراء
وقرا بعضهم رحلة بضمها وهي الجهة التي اليها ونصبه على انه مفعول
به لقوله ايلافهم ومصدر يعمل عمل الفعل وهذا كما نصب يتيما باطعام
فليعبدوا رب هذا البيت الذي اطعمهم من جوع وامنهم من
خوف الفاء في جواب الشرط المحذوف المعنى ان نعم الله عليهم كثيرة
لا تحصى فان لم يعبدوه لسائر ما انعم عليهم من النعم العظام فليعبدوه
فليعبدوه لهذه الواحدة التي هي نعمة ظاهرة اي فليعبدوه لاجل
ايلاف قريش وهذا على تقدير ان يتعلق لايلاف قريش بما
قوله فليعبدوا وفي العبارة تقديم وتاخير والا فالفاء زائدة
معنى اينست بدرستي كه نعمتهاء خدا بر قريشيان بسيار است اگر در شمار
نيايد پس اگر همه نپرستند ايشان خدا را از بهر اعطاء آن نعمت
كثير پس نعمت كثير پس كو بپرستند خدا را از بهر اين يك نعمت

كه بايشان

كه بايشان ظاهر است و آن الفت گردانيدن قريش است و اگر در آخر سوره
وقف نكنند و لايلاف قريش متعلق بجعلهم كعصف ماكول دانند پس
فاليعبدوا زائده پندارند معنى چنين بود كه بپرستند قريشيان
پروردگار اين خانه را آنكه طعام داد ايشان را از گرسنگى و ايمن
گردانيد ايشان را از خوف دشمن يا از ترس جذام **روايت**
كرده اند قريشيان از سبب غارت دشمنان نمى توانستند كه براى
خريدن غله سفر كنند تا آنكه بگرسنگى مبتلا شدند و مردارها خوردن
بعد از آن ارزانى غله پديد آمد حق سبحانه و تعالى بيان اين نعمت
كرد و گفت اطعمهم من جوع وآمنهم من خوف اى خوف اصحاب
الفيل او من خوف الجذام حتى قيل ان الجذام لا يصيبهم ببلدهم
وقيل كان ذلك كله بدعاء ابراهيم عليه الصلوة والسلام **سورة**
ارايت مكي است و بقولى مدنى شش آيه است و بيست و پنج كلمه است
و صد و بيست و پنج حرف است ربط اين سوره بسوره قريش
آنست كه سوره قريش براى بيان اجر و امر شكر آن است و سوره
ارايت در بيان كفران و احتناء امر آنست **القول** في فضله

من قرا هذه السورة قال علیه الصلوة والسلام من قرا سورة ارایت الذی غفر الله تعالی له ان
کان للزکوة مودیا قال علیه السلام من قرا جعل الله قبره روضة
ریاض الجنة وله بکل آیة قراها ثواب حجة وعمرة بسم الله الرحمن الرحیم
ارایت الذی یکذب بالدین فذلک الذی یدع الیتیم
ولا یحض علی طعام المسکین ایا ندیده تو ای محمد
آن کس را که تکذیب میکند و دروغ میداند دین یعنی ملة را یا جزا را
قال ابن عباس رضی الله عنه یکذب بالدین ای بحکم الله تعالی تا یعنی
دروغ زن میدارد حکم خدا را جل جلاله و قال قتاده یکذب بالدین
ای بالقیمة والجزاء والحساب یعنی تکذیب میکند آن ملعون روز
جزاء و حساب که هرگز نخواهد بودن پس آن ملعون کسی است که میراند
یتیم را بعنف و سختی و بر میانگیزد اهل خود را و دیگران را بر طعام
دادن مسکین و احسان کردن در حق محتاج و این همه نشانی
تکذیب ملة جزا است چه اگر او مصدق جزا باشد برامید جزا بر یتیم رحم
و فقیر مسکین را طعام دهد و این کنایت است از ابوجهل علیه
روایت کرده اند که روزی یتیم برهنه بر ابوجهل لعین آمد

وچیزی از وی خواست کرد آن لعین او را بسختی و عنف از پیش خود
براند و نیز بر اعادت بود که چون کسی بیمار شدی و هلاک قریب گشتی بیامدی
و قریب بالین وی نشستی و گفتی فلان را سبب و فلان صلاح مر او صیت
کن و فلان جامه مر فلان را بدین سخن وی خرم گشتی بیمار را از شرم
آمدی بضرورت وصیت کردی و آن کالا را در قسمت آوردی و یتیمان را
بنوا گذاشتی قوله یدع الیتیم بالتشدید والتخفیف معناه بالتشدید
دفعا عنیفا و اذی ولهذا قال ابن عباس رضی الله عنهما الدع الدفع
بالعنف والظلم ومعناه بالتخفیف یترکه فویل للمصلین
الذین هم عن صلوتهم ساهون الفاء للسببیة و ویل
مبتدء للمصلین خبره الموصول مع الصلة اعنی الذین هم
عن صلوتهم ساهون صفة للمصلین و نزول الآیة فی شان عبد الله
عبد الله بن ابی سلول و اصحابه معنی اینست پس وای نماز کنندگان را
آنانکه از نماز خویش سهو کننده اند یعنی غافل شونده اند از نماز
و التفات نکرده تا انگه وقت نماز بگذرد و ان نزاغم نماز نبود و
پشیمانی در دل نیاید قال ابن عباس رضی الله عنهما معناه فویل للمنافقین

الذين يتركون الصلوة ولا يؤدونها فالسهو بينها يعني الترك وقد روي
عن انس بن مالك والحسن رضي الله عنهما انهما قال الحمد لله الذي جعل الويل لمن
سهى عن صلوته حيث قال عن صلوتهم ساهون ولم يجعله لمن سهى في صلوته
يعني لم يقل في صلوتهم ساهون فان قيل اي فرق بين قوله عن
عن صلوتهم وبين قول القايل في صلوتهم قيل الفرق بينهما ان
معنى عن صلوتهم ساهون انهم ساهون عنها سهو ترك لها وقلة
الالتفات اليها وذلك فعل المنافقين ومعنى في صلوتهم ساهون ان
السهو يعتريهم فيها بوسوسة شيطان او حديث نفس وذلك لا يكاد يخلوا
عنه مسلم وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم فيسجد وامن اثبت
الفقهاء باب سجود السهو في كتبهم وقرا ابن مسعود رضي الله عنه
عن صلوتهم لاهون معناه لاهون في صلوتهم غير قاصدين
بها تعظيم امر الله تعالى بل يصلونها مرايات للناس الذين
هم يراون الموصول مع الصلة صفة اخرى للمصلين معنى
اینست آن نکه این نمود ار میکنند مردمان را نماز خویش یعنی
خدا اثر نمی گذارند چون کسی میبینند میگذارند والا نه ترک

مرائی

می آرند ان الرجل لا يكون مرائيا باظهار الفرائض لان من حقها
الاعلان بها لقوله عليه الصلوة والسلام لا غمة في فرائض الله لانها
اعلام الاسلام وشعائر الدين ولان تاركها يستحق الذم والمقت فوجب
اماطة التهمة بالاظهار واما التطوع فحقه ان يخفى لانه مما لا يلام
بتركه ولا تهمة فيه فان اظهره قاصد الاقتداء به كان جميلا حسنا
وانما الرياء ان يقصد الرجل بالاظهار ان تراه الاعين فيثنى عليه
بالصلاح قال الامام المحقق محمد الغزالي في كتابه احياء العلوم
اعلم ان اظهار العمل بالقول والفعل لا يجوز الا بشرط القدوة وانما
يجوز ذلك لمن هو في محل الاقتداء وقليل ما هم فاما من ليس محل
الاقتداء به لا يجوز الاظهار والاولى ان يقنع بعلم الله واطلاعه
على عبادته ولا يقنع بعلم الله الا من لا يخاف الا الله ولا يرجوا
الا الله واعلم ان الرياء شرك خفي وروي شرك صغير قال النبي
صلى الله عليه وسلم ان اخوف ما اخاف عليكم الشرك الاصغر قالوا
وما الشرك الاصغر يا رسول الله قال الرياء والمرائي ينادي
يوم القيمة باربعة اسماء يا مرائي يا غادر يا فاجر يا خاسر اذهب

فخذ اجرک ممن عملت له ولا اجر لک عندنا والریاء نوعان جلي وخفي
وبعضه اغمض من بعض حتی ان بعضه مثل دبیب النمل الاسود
التفقد والمراقبة ولیته ادرک بعد بذل الجهود وینبغي ان یعود نفسه
اخفاء العبادات واغلاق الابواب دونها کما یغلق الابواب دون الفواحش
حتی یقنع قلبه بعلم الله واطلاعه علی طاعته فلا دواء الریاء مثل الاخفاء
وذلک یشق في بدایة المجاهدة فاصبر علیه مدة بان علیه فذلک یتواصل
الطاف الله وما یمد به عباده من حسن التوفیق والتایید فمن العبد
المجاهدة ومن الله الهدایة ومن العبد قرع الباب ومن الله فتح الباب
والله لا یضیع اجر المحسنین وان تک حسنة یضاعفها ویؤت
من لدنه اجرا عظیما **ویمنعون الماعون** ومنع میکنند این
زکوة را **ویقول** ماعون مال است یعني منع میکنند وباز میدارند
مال را از محتاج کرد در معرض تلف بود **ویقول** ماعون متاع را
گویند که عاریت داده میشود از روی عادت چنانچه کلند وتیشه
وکفگیر وتغاره وکارد ودیگ ودلو وغربیل وجز آن از متاعي
خانه وقالت عائشة رضي الله عنها الماعون الماء والنار والملح

المسجد وهو یدخل فالتقیا عند الباب وتحدثا وجل القریش في المسجد فقالوا
له من الذي تحدثت قال هذا الابتر یعني محمد صلی الله علیه وسلم فحزن
محمد علیه الصلوة والسلام فانزل الله تعالی هذه السورة **وقیل** نزلت
في شان عقبة بن معیط **وقیل** في کعب ابن الاشرف **فصل**
لربک وانحر الفاء للسببیة اي انعمت علیک فاشکر اي
معنی اینست چون نعمت کوثر دادیم پس شکران بجا آر یعني
نماز بگزار برای پروردگار خود وبنه دست راست خود زیر دست
چپ خود فرو سینه **ویقول** بگزار نماز عید اضحی را ونحر بکن شتر را
وهذا مروي عن الحسن رحمه الله معناه اذکر النعمة بنفسه في الصلوة
وبما له في القرآن ولا یخلو منه من آدم الی نبینا علیهما الصلوة
والسلام والقرآن کما قال الله تعالی لکل امة جعلنا منسکا
هم ناسکوه وقال علي رضي الله عنه یعني جنس الصلوة والنحر
وضع الیمنی علی الشمال فوق النحر في الصلوة **وقیل وانحر** اي
واستقبل القبلة بنحرک بین الرکوع والسجود وبین السجدتین **وقال**
عطا وانحر اي استو بین السجدتین جالسا حتی یبدو نحرک **وقال**

سلطان وانحر اي ارفع بركبك الى علو النحر ثم الاضحية واجبة على كل
مسلم مقيم موسر في يوم الاضحى عن نفسه وعن نفسه وعن اولاده
الصغار ولا يضحي بالعمياء والعوراء والعرجاء التي الى المنسك
ومقطوع الاذن والذنب ولا التي ذهب اكثر اذنها وشق الاذن
والكي لا يمنعان جواز الاضحية والشاة في الاضحية لا يجوز الا
عن واحد والابل والبقر يجوز عن سبعة اذا اراد كل القربة
ولا يجوز الاضحية الا في ايام النحر وهو يوم العاشر والحادي عشر
والثاني عشر قبل الشمس من ذي الحجة فان غربت الشمس خرج وقتها
وسقط عنه الاضحية وقد اساء ويجب عليه ان يتصدق بقيمتها
والافضل ان يضحي اول ايام النحر ويستقبل بها القبلة ويقول
بسم الله الله اكبر اللهم هذا فدائي لحمها بلحمي ودمها بدمي
وعظمها بعظمي ان صلاتي ونسكي ومحياي ومماتي
لله رب العلمين لا شريك له وبذلك امرت وانا اول
المسلمين اللهم تقبل مني كما تقبلت من خليلك
ابراهيم عليه السلام ويجوز الذبح في الليالي ويكره

وان ذبح بعد الصلوة قبل الخطبة جاز ولو ذبح بعد تشهد
الامام قبل سلامه ذكر الزعفراني انه لا يجزيه وذكر ابن
زياد انه يجزيه وقد اساء ولو صلى الامام على غير الوضوء لم يعلم
به ثم ظهر له ذلك وقد ذبح الاضحية بعد الصلوة جازت الاضحية
سواء ظهر قبل تفرق الناس او بعده واما صلوة العيد فان ظهر
ذلك قبل تفرق الناس فعليهم الاعادة ولو ترك الامام صلوة العيد
متعمدا وشغل عنه بفعله او لم يكن للمصر سلطان لم يجز الذبح حتى
زوال الشمس يوم النحر ولو غلط الامام فصلى يوم عرفة وضحى
الناس ثم تبين ذلك وجب عليهم اعادة الصلوة والاضحية
جميعا ولو شهد الشهود عند الامام على هلال ذي الحجة وضحى
الناس في اليوم العاشر منه ثم تبين انه كان يوم عرفة
جازت الاضحية وان نحر بعد الزوال من يوم عرفة ثم تبين انه
كان يوم النحر جازت الاضحية والافضل ان يفطر بلحم الاضحية
ويطعم الاغنياء والفقراء ويدخر ويتصدق بجلدها او يعمل منه
ويستعمل في البيت كالجراب والغربال ولا يعطي بلحم الاضحية

ولا جلدها باجرة الذابح ولو اشتری شاة بنیة الاضحیة فضحی غیرها
مکانها یجوز ویکره ان شانئك هو الابتر بدرستیکه دشمن
تو ای محمد که عاص بن وایل است هموست ابتر یعنی دم بریده نه تو
وقصه این بالا گفته ایم که عاص بن ملعون حضرت مصطفی را
ابتر گفته بود یعنی هیچ پسر ندارد وچون بمیرد کسی نام وی به نیکی نستاند
وحی آمد ای محمد دشمن تو دم بریده است چون بمیرد کسی نام وی به نیکی
نستاند فاما تو که رسولی منی ذکر ترا بعالم برکشیده ام وبلند کرده ام
هر جا که مرا یاد کنند ترا نیز یاد کنند مقصود از فرزند عدم انقطاع
عمل وبقاء ذکر است واین هر دو در باب تو ثابت است زیرا که تا قیام قیامت
هر که مومن خواهد بود فرزند تو خواهد بود با وجود چندین فرزندان
ابتر چگونه باشی قوله شانئك ای مبغضك شنئ من یشنا شنا
قال الله تعالی ولا یجرمنکم شنان قوم قوله الابتر
الذی لا عقب له ومنه الحمار الابتر الذی لا ذنب له سورة
الکفرون مکیة است شش آیة است و بیست شش کلمه است ونود
نه حرف است ربط این سورة با سورة کوثر آنست که سورة کوثر برای

بیان

بیان نعمت خدای تعالی است بر مصطفی صلی الله علیه وسلم وامر بعبادت
وشکر است ودرین سورة ذکر دشمنان پیغمبر وبیان بیزاری از پرستش
آنچه ایشان می پرستند القول فی فضلها من قراءة السورة
قال علیه السلام من قرا سورة قل یا ایها الکفرون اعطی من الاجر
فکانما قرا ربع القرآن وتباعدت منه الشیاطین بری من الشرک
وینجی الله من شدة القیامة وله بکل حرف قراها ثواب [illegible]
المستغفرین بالاسحار بسم الله الرحمن الرحیم
قل یا ایها الکفرون لا اعبد ما تعبدون ولا انتم
عابدون ما اعبد ما در ما اعبد یعنی من است ودر
ما تعبدون وما عبدتم بر اصل خویش است یعنی من نیست
زیرا که معبود ان کافران جماد اند معنی اینست بگوی ای
محمد مر کافران را که ای کافران نخواهم پرستید آنچه شما
می پرستید از بتان ونه شما پرستنده اید آنکه من می پرستم
وسبب نزول این سورة آن بود که جماعتی از کفار قریش
چون ابو جهل وعاص بن وایل وولید بن مغیره و

والود بن عبد المطلب عليهم اللعنة بر عباس رضي الله تعالى عنه آمدند
وگفتند برو بر برادرزاده خود و پیغام ما برسان و بگو که متابعت
ما کند و بتان ما را بیش خدا تعالى شفیعها دارند و ایشان را انقیاد
کردد و نیز بگو اگر محمد یک روز معبودان ما را پرستد ما معبود
او را یک هفته پرستیم و اگر او یک هفته پرستد ما یکماه پرستیم و اگر
او یکماه پرستد ما یک سال پرستیم عباس رضي الله تعالى عنه این پیغام را بر
رسول فرستاید رسول علیه السلام ساکت ماند و ملتفت بجواب
نگشت فانزل الله تعالى هذه السورة و القول لي جواب داد قال معاذ
الله ان اشرک بالله غیره فنزلت هذه السورة فقد الى المسجد الحرام
وفیه الملاء من قریش فقام على رؤسهم فقراها علیهم فایسوا
ولا انا عابد ما عبدتم ولا انتم عابدون
ما اعبد ونه ام پرستنده آنچه شما مي پرستید و نه اید شما
پرستندگان من آنچه من مي پرستم و این را بعضي تکرار داشته اند
براي تاکید و مبالغت و اما جهل کردن کلام بر فایده جدید
مهما امکن اولی است از تکرار فمعناه لا اعبد ما تعبدون

جمعة

بهر خضن تحاضون و قراءت ابن مسعود بضم تا است و قري و لا تحاضون وتأكلون
التراث اكلا لما و بخورید شما مال میراث را خوردني فراخ که جمع میکنید میان
انواع لذایذ از طعامها و شرابها و میوها که متضمن نفس وري علمي منافي متهري است خود
بخوردن و آشامیدن مشغول داشتن وظیفه بهایم است وقیل معناه میخورید شما
مال میراث یتیمان خوردني بغي همه مال که از مادر و پدر و اقربا یافته باشند و ذکر
في الكشاف معناه تاكلون الميراث المشترك اكلا ذا لم وهو الجميع بين الحلال والحرام
یعني میخورید شما مال میراث که مشترک است خوردني که جامع بود میان نصیب شما و
نصیب دیگران گفته اند که آیه مذکور در شان اهل عرب است که بر یتیمان والي میشوند
و میراث ایشان میخورند وقیل نزلت في شان ابي جهل لعنة الله كما وي ان الجدا
اذا مرض جاره وجلس عنده وطالب منه القرو السدح وغير ذلك
وقال او صلي كذا وكذا حتى سقي البيت للذي قام وكل مال اليتيم ومنع
الحق وكذب الدين من اوصاف ابي جهل وتحبون المال
حبا جما و دوست میدارید شما مال را دوست داشتني بسیار سخت با حرص و منع حقوق
و دوستي دنیا مردم را هلاک کند و لهذا رسول الله صلى الله علیه وسلم فرموده است حب الدنیا
راس كل خطیئة یعني دوست داشتن دنیا سر همه خطا است گفته

اند فتنهاء دنیا بسیار اند ولیکن اعظم فتنهاء مال است کما قال الله تعالی انما اموالکم
واولادکم فتنة وفی الخبر ان الحواریین قالوا لعیسی علیه السلام مالک تمشی علی
الماء ولا نقدر علی ذلک فقال لهم ما منزلة الدینار والدرهم عندکم قالوا حسنة
فقال انهما والمدر عندی سواء وقیل ان اول ما ضرب الدینار والدرهم رفعهما ابلیس ثم
وضعهما علی جبهته ثم قبلهما وقال من احبکما فهو عبدی وقال علیه السلام تعس عبد الدینار و
تعس عبد الدرهم وعن یحیی بن معاذ قال الدنیا خربة واخرب منها قلب من یعمرها والجنة
عامرة واعمر منها قلب من یطلبها وسئل الحسن البصری رضی عن الدنیا فانشد شعر احلام
نوم او کظل زائل ان اللبیب بمثلها لا یخدع وقال یونس بن عبید ما شبهت نفسی
فی الدنیا الا کرجل نام فرای فی منامه ما یکره وما یحب فبینما کذلک اذا انتبه من نومه فکذلک
الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا فاذا لیس بایدیهم شیء مما رکنوا الیه وفرحوا بها وقال
ابوبکر العیاش رح رایت الدنیا فی النوم عجوزا مشوهة شمطاء زرقاء تصفق بیدیها
وخلفها خلق یتبعونها یصفقون ویرقصون فلما کانت بحذای اقبلت علی فقالت
لو ظفرت بک لصنعت بک ما صنعت بهولاء ثم ابو بکر کلا اذا دکت الارض
دکا دکا وجاء ربک والملک صفا صفا باز بایستید از بخل کردن وخوردن
حق یتیمان ودوست داشتن مال ویاد آرید قیامت را چون کوفته شود زمین

کوفته شدنی

کوفته شدنی بتکرار وبعد کوفته شدن ریزه ریزه شود وبلندیها وپستیها برود همه زمین
برابر شود وهموار گردد دیگر بیاید حکم وفرمان خداوند تو بزمره گون وبجزا دادن بندگان
وبیایند فرشتگان همه آسمانها صف صف زده وجایء یومئذ بجهنم یومئذ
یتذکر الانسان وانی له الذکری یومئذ ثانی بدل است از اذا دکت الارض و
قوله یتذکر الانسان خبر است مر اذا دکت را یعنی این است وآورده شود
آن روز دوزخ را در عرصات قیامت آن روز پند گیرد آدمی کافر وکجا است مر اورا
منفعت پند این پند او را سود نکند زیرا که دنیا که جای پند گرفتن بود پند نگرفت واکنون
دنیا رو اکنون که وقت گذشت وهنگام کار از دست رفت پند چه نفع کند وچه سود آید
گفته اند چون این آیت فرود آمد بشره مبارک رسول علیه السلام متغیر گشت یاران
پرسیدند یا رسول الله صلی الله علیه وسلم چگونه آورده شود دوزخ فرمود رسول الله صلی الله
علیه وسلم یقودها سبعون الف ملک بسبعین الف زمام فتشرد شردة لو ترکت لاحرقت
اهل الجمیع فیقول الله للملائکة الا ترون الناس یقول نفسی نفسی وانا محمد یقول رب امتی امتی
قیل المراد بالاحضار الاظهار کما قال الله تعالی وبرزت الجحیم لمن یری و
الاصح هو الاحضار قیل اذا بلغ مسیرة مائتی سنة فتشر وترمی کانها ترمی
بشرر کالقصر کانه جمالة صفر والانبیاء ینزلون فی

ذلك الوقت من منابرهم والناس يقول نفسي نفسي ويقول محمد
عليه السلام امتي امتي وروي عن ابي هريرة رضي الله عنه انه قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم اذا كان يوم القيمة ترى الام ولدها فتقول له يا ولداه الم يكن بطني
لك وعاء وثديي لك سقاء فيقول لها اي شيء تريدين فتقول ادفع عني ذنبا واحدا
فيقول لها يا اماه انا مشغول بنفسي فلا افرغ اليك في هذا كما قال الله تعالى يوم
يفر المرء من اخيه وامه وابيه وصاحبته وبنيه لكل امرئ
منهم يومئذ شان يغنيه وعن انس رضي الله عنه انه قال لما نزلت هذه
الآية وان جهنم لموعدهم اجمعين بكى رسول الله بكاء شديدا وبكى
اصحابه لبكائه ولا يدرون ما نزل به جبرائيل عليه السلام ولم يستطع احد ان يكلمه
فقالوا بينهم نخبر بكائه فاطمة رضي الله عنها فعلهات الى النبي عليه السلام وكان النبي
صلى الله عليه وسلم اذا راى فاطمة رض فرح بها فانطلق عبد الرحمن بن عوف رض الى
باب فاطمة رضي الله عنها وبين يديها شيء من شعير وهي تطحن وتقول ما عند الله خير
وابقى وفي رواية قال ابن عوف السلام عليك يا بنت رسول الله عليه السلام
فقالت وعليك السلام من انت قال انا ابن عوف ثم قالت يا ابن عوف
ما جاء بك قال تركت النبي صلى الله عليه وسلم باكيا حزينا ولا ادري ما نزل جبرائيل

عليه السلام قال ابن عوف لما رايت فاطمة رض الا شملة خلقا قد خيط باثني عشر مكانا بسعف
النخل فلما خرجت فاطمة رض نظر اليها عمر رضي الله عنه فوضع يده على راسه ونادى وحزناه
ان بنت قيصر وكسرى يلبسون الحرير والسندس وبنت محمد في شملة من صوف قد خيط
باثني عشر مكانا بسعف النخل فلما دخلت فاطمة فقالت يا رسول الله الا ترى ان عمر
يعجب من لباسي والذي بعثك بالحق ما لي ولعلي فراش منذ خمس سنين الا مسك كبش نعلف
عليه بالنهار بعيرنا واذا دخل الليل افترشناه وان مرفقتنا من ادم حشوها سعف النخل
فقال النبي عليه السلام يا عمر دع ابنتي لعلها تكون في الزمرة السابقة قالت فاطمة
رض فديتك نفسي يا ابت ما الذي ابكاك فقال عليه السلام فكيف لا ابكي وقد نزل جبرائيل
بهذه الآية قال الله تعالى وان جهنم لموعدهم اجمعين قالت يا رسول الله
اخبرني عن باب منها فقال ان اهون باب منها فيها سبعون الف
جبل من نار وفي كل جبل سبعون الف واد من نار وفي كل واد سبعون الف شعبة من
نار وفي كل شعب سبعون الف الف مدينة من نار وفي كل مدينة سبعون الف الف
قصر من نار وفي كل قصر سبعون الف الف صندوق وفي كل صندوق سبعون
الف الف لون من العذاب ليس فيها عذاب يشاكل صاحبه قال ابن عوف فسقطت فاطمة
رضي الله عنها بوجهها وهي تقول الويل ثم الويل لمن دخل النار فسمع عمر رضي الله عنه فقال ليتني

عليه السلام

كنت كبشا لاهلي فذبحوني واكلوا لحمي وفرقوا عظامي ولم اسمع ذكر جهنم ويا ليت ام
عمر كانت عاقرا ولم تحمل عمر ولم يسمع ذكر جهنم فاقبل ابو بكر رضي الله عنه وهو يقول ليتني
كنت طيرا في الفلوات اكل من الثمار واشرب من ماء الانهار واوي الى الاغصان من الشجر
ولم يكن علي حساب ولا عذاب ولم اسمع ذكر جهنم ثم خرج علي رضي الله عنه وهو يقول يا ليتني لم الد
وليت السباع مزقت لحمي ولم اسمع ذكر جهنم ثم خرج سلمان الفارسي رضي الله عنه نحو بقيع الغرقد
وهو واضع يده على ام راسه وهو ينادي باعلى صوته واحزناه وا اسفرتاه واقلة زاداه
في سفر القيمة ثم لقيه بلال رضي الله عنه فقال ما لي اراك يا عبد الله حزينا فقال كيف لا احزن وقد
سمعت ذكر جهنم فالويل لي ولك يا بلال اذا اسقينا من حميمها واطعمنا من زقومها
يقول يا ليتني قدمت لحيوتي يگويد مردم كافر اي گروه حسن كاش كه من پيش فرستادمي
ايمان وعمل صالح براي زندگاني آخرة قوله قدمت الاعمال الصالحة في الحيوة الفانية
للحيوة الباقية **فيومئذ لا يعذب عذابه احد ولا يوثق وثاقه احد**
پس روز قيامت قائم شود عذاب نكند همچون عذاب خداي هيچكس و بند نكند همچون بند كردن
وي هيچ يكي قوله لا يعذب ولا يوثق بصيغة مجهول و معروف خوانده اند و
في الكشف قرا رسول الله صلى الله عليه وسلم بفتح الذال والثاء ورجع اليها ابو عمرو في اخر
عمره فالضمير المتصل في عذابه ووثاقه للانسان المذكور وهو ابي بن خلف والمعنى

لا يعذب احد مثل عذابي ولا يوثق احد بالسلاسل مثل وثاقي لتناهيه في الكفر و
العناد او معناه لا يحمل عذابها احدا يعني باز گرده نشود عذاب كافر به هيچ يكي **يا ايتها**
النفس المطمئنة ارجعي الى ربك راضية مرضية گويد خداوند
تعالى با فرشته بمرا اي تن آرميده بتوحيد وطاعت خداوند عز وجل باز گرد سوي
انعام رحمت پروردگار خود در انحال كه تو از خداوند عز وجل خشنودي برحمت و نعمت
او و خداوند خشنود است از تو بطاعت و عبادت تو قوله يا ايتها النفس
المطمئنة محمول على تقدير يقال فان قيل متى يقول هذا القول للنفس المطمئنة
قيل عند خروجها من الدنيا اي عند الموت وقيل عند البعث وقيل عند دخول الجنة
قوله الى ربك اي الى موعد ربك او الجزاء ربك **فادخلي في عبادي**
وادخلي جنتي پس در آي مطمئنة در زمره بندگان خاص من و در آي در بهشت قوله في
عبادي اي مع عبادي اي في زمرة عبادي الصالحين **قيل** المراد من النفس الروح
فمعناه فادخلي يا ايها الروح في جسد عبادي يؤيده قراة ابن مسعود رضي الله عنه
فادخلي في جسد عبادي ويكون الخطاب للروح عند البعث و
نزول الاية قيل في شان حمزة بن عبد المطلب وقت شهادته وقيل في شان
حسين بن علي رضي الله عنه حين اهل مكة جعلوا وجهه الى المدينة فقال اللهم

ان کان لي عندك خير فحول وجهي نحو قبلتك فقبل الله تعالی
دعاءه وحول وجهه نحو القبلة فلم يستطع احد ان يحولها
الی غير القبلة قيل لما مات ابن عباس رضي الله عنه بالطايف جاء طاير لم ير علی خلقته
فدخل في نعشه فلما دفن تليت هذه الاية علی شفير القبر ولم يدر من تلاها وقيل
هي عامة في حق جميع المومنين وهو الظاهر اذ العبرة لعموم اللفظ لا لخصوص السبب
سورة البلد مكية است بيست آية است و هشتاد دو كلمه است سيصد و سي يک حرف است
ربط اين سورة بسورة والفجر آن است که هر دو در بيان احوال کافر و وعيد ايشان و بيان
صفت مومنان و وعيد ايشانند القول في فضيلة من قرا هذه السورة قال عليه السلام
من قرا سورة لا اقسم قلم من قبره وله جناحان اخضران
فيطير في الجنة وله بكل اية قراها ثواب التائبين يعني هر که بخواند سورة
لا اقسم بايستد از گور خود و حال اين است که مر او را دو پر سبز جانوريست
ببرد بقوت آن دو پر در بهشت و باشد مر او را بهر آيتي که خوانده است از ثواب توبه کنندگان
بسم الله الرحمن الرحيم لا اقسم
بهذا البلد کلمه لا زايده است و اقسم اثبات است نفي و قيل لا رد لمقالة الكفار
اي ليس الامر كما زعمتم وظننتم يعني اين است سوگند ياد ميکنم من که خداوندم بدين شهر که

وازجمله مخلوقات شهر مکه را بحق خاص کرد بنا بر اظهار فضايل و بزرگي و شرف وي
يعني که جاي حرم است و محل امن است مر خلايق را و موطن حج و عمره است و اول
بناها دنياست و اصل همه شهرهاست و قبله عالم است و مولد مصطفی است
و مقام ابراهيم عليه السلام در وي است و هو حجر صلب غاص فيه قدم ابراهيم و انت حل
بهذا البلد و حال اين است که اي محمد خداوند حلال در ين شهر يعني قتال در ين شهر تر حلال
کردانيدم و آن آن است که شهر مکه اول بناهاست از بناها عالم و از ان روز باز که بناي
وي کرده قتال در وي حرام گشت و تا قيامت حرام خواهد ماند مکر حضرت مصطفی
صلی الله عليه و سلم که يک ساعتي از روز حلال شده بود يعني ساعتي بر تو حلال کردانيدم
کشتن از کافران هر که را خواهي بکش رسول عليه السلام دران ساعت عبد الله بن
انس بن حنظل و مقيس بن صاحبه و در ين بيان اظهار شرف مصطفی است صلی الله
عليه و سلم که بر وي حلال کردانيد آنچه بر همه خلق حرام است و لهذا رسول عليه السلام
فرموده است الا ان مكة حرام حرمها الله تعالی يوم خلق السموات
والارض لم تحل لاحد قبلي ولا تحل لاحد بعدي وانما احلت لي
ساعة من النهار ثم هي حرام الی يوم القيمة وقيل معناه انت حال
فيه اي انت ساكن و نازل به يعني در وي ساکن شونده و فرود آينده يي

وقال ابن کیسان معناه احل الله فیها ما احتاج الیه من صید وشجر ووالد وما ولد
در کنید یاد میکنم بزادن و بدانچه زاده است یعنی آدم و بفرزندان او وقیل این سوگند است
بابراهیم خلیل الله که بنا کننده مکه و بفرزندان او که ساکنان مکه بوده اند وقیل سوگند است
بمصطفی و بفرزندان او وقیل و والد ابراهیم و ما ولد محمد علیه السلام وقیل هو قسم
بکل والد و ولد قال الفراء ما بمعنی من کقوله والسماء وما بنیها ای ومن
بنیها وقیل و والد ای والدی یولد وما ولد ای والعاقر الذی لا یولد فعلی هذا یکون
ما نافیا وهذا ابعد الاقاویل کذا فی المغنی لقد خلقنا الانسان فی کبد این جواب
قسم است وفی بمعنی لام است معنی این است هر آینه بدرستی آفریدیم ما آدمی را
از بهر مشقت و رنج اینجهان و آنجهان و مراد از انسان اینجا کافران و منافقانند که ایمان
بخدای و رسول خدا نیارند و اعمال نیک نکنند لاجرم برنج اینجهان و آنجهان مبتلا شوند
وبقولی مراد از انسان کلده بن اسید است و او پهلوانی بود قوی تن و قوت
بدان حد داشت که پوست گاو عکاظی زیر قدم داشتی و گفتی هر که این پوست از
زیر پای من بیرون آرد او را چنین چیز بدهم جماعتی کشیدند آن پوست را قسمتی
و قوت نکردندی بحدی که پوست پاره گشتی و او از جای نجنبیدی و پوست
از زیر پای وی بیرون نیامدی این کلده لعنة الله رسول را علیه السلام دعوت اسلام کرد

نگروید

نگروید و بدان قوت مغرور گشت مصطفی را جفا گفت خداوند عز وجل او را عیب
کرد و کلده گفت که محمد هم مرا بزندانی میترساند که موکلان وی نوزده تن اند من
تنها هفده تن را غلبه کنم و شما ای عرب دو تن را غلبه کنید فرمان شد هر چند که از قوت
دارد لیکن همین مقهور ربقه ما است و مقدور بقدرت ما است وبقولی مراد از
مذکور جنس انسان است و رنج و مشقت نظر بر اصل خلقت بهر فردی باز گرد
و آن از ابتداء خلقت تصور باید کرد نه بینی که آدمی که هست چند گاه مشقت
جنس رحم میکشد و رنج تنگی و تاریکی رحمدان نیز باز چند گاه دیگر بعجز و ضعف
و درد بر آمدن و مشقت گذاشتن پستان مبتلا گردد و مرضی و رنج ضرب [illegible]
و معلم مبتلا میشود بعد از آن در بند عقال عقل مقید گردد و در کشاکش حکمت
می افتد و در انواع عناد و بلا اسیر میشود طبع او گاهی از قوت شهوانی بهم بر زده
و گاهی از [illegible] غضب و سطوت می اندازد و بحرص و هوا گرفتار گشته
و از آنجه بهی گران بار میکند و مولای حقیر خود را بآتش دوزخ مشغول میدارد
و بهوا چند دانه بدنبال کار خبث گرفته خود را سرگردان میکند عجب
که هم مأمور طبع گشته و هم مأمور شرع شده شرع راه مخالفت طبع مینماید
و طبع موافقت نفس میفرماید با موانع عبارت مأمور و یا کواعی معصیت

از معصیت ممنوع هیچ رنجی بالاتر از جمیع اضداد و رنج کانی با مخالفان همه این بود
این همه شقتها تعلق بذات هر شخصی دارد و شقتهای دیگر که بغیر متعلق است چنانکه
رعیت همیشه بخوف پادشاه متردد و متعلق باشد و پادشاه نیز در طلب اطاعة
همگنان و تعب اقامت عدل و احسان در اضطراب و قلق باشد و فرزند در خدمت
مادر و پدر در رعایت حقوق ایشان بود و مادر و پدر در رنج تربیت و تعهد
فرزند روز و شب باشد و همچنین حال با شوهر و حال بنده با مولی و حال اعلی با ادنی
هیچکس خالی نبود از این همه شقتها دنیا سکرات موت و رنجها هنگام فوت
و تنهای قبور و هول روز نشور و هیبت چیست و حسرت فوت شدن
ملک ابدی و مخافت پیوستن حسرت ان ملک سرمدی ثابت است که فریق
فی الجنة وفریق فی السعیر بیان ناطق است وقیل فی کبد ای فی
شدة وقوة فعلی هذا الکون فی علی الحقیقة وقیل فی کبد ای فی مرض وهو مرض
القلب وفساد الباطن یرید الذین علم الله منهم حین خلقهم انهم لا یؤمنون
به ولا یعملون الصالحات کذا ذکر فی الکشاف وقیل لقد خلقنا الانسان
یعنی ادم فی کبد ای فی وسط السماء وذلک حین رفع الی الجنة کذا ذکره فی المغنی
ایحسب ان لن یقدر علیه احد ایا می پندارد این انسان که هرگز قادر نخواهد

از شقت

بود بر وی هیچکس تا انتقام کشد از وی و بقوة خود تا چند مغرور خواهد ماند واحد
نکره است و نکره چون واقع شود در سیاق نفی برای العموم وقیل الاحد ههنا
هو الله سبحانه وتعالی یقول اهلکت مالا لبدا میگوید آن کلده که هلاک کردم
مال بسیار را در دشمنان یعنی محمد و قصد هلاک وی قوله لبدا ای کثیرا قری
بالضم والکسر وهو جمع لبدة وقری لبدا بضمتین وهو جمع لبود وقری لبّدا بالتشدید
وهو جمع لابد وقیل نزلت الایة فی الحارث بن عامر وذلک انه اذنب ذنبا فاستفتی
رسول الله صلی الله علیه وسلم فامره ان یکفر بالمال فقال ذهب مالی فی الکفارات
والنفقات منذ دخلت فی دین محمد علیه السلام ایحسب ان لم یره احد
می پندارد او که ندیده است او را خداوند تعالی و در آنچه مال بر دشمنان یعنی
مصطفی و قصد هلاک وی خرج کرده است برانکه کلمه ان در هر دو محل مخففه
از مثقله است و استفهام برای انکار بر وجه توبیخ است یعنی لا ینبغی ان یحسب کذا
الم نجعل له عینین ولسانا وشفتین وهدیناه النجدین جملة لیلات
بر توبیخ مذکور ای لا ینبغی له ان یحسب کذا فکذا لانا خلقناه کذا
وکذا معنی این است ایا نگردانیده ایم ما مر او را دو چشم بینا و زبان
گویا و دو لب تا بپوشد دندان وی و دهن وی یاری دهنده زبان را بر سخن گفتن

وطعام و آب خوردن و دیدن و سخن مکیدن و نمودیم ما او را دو راه یعنی دو راه
خیر و شر یا دو پستان مادر وی تا شیر خورد و این همه اظهار نعمت و منت
وی است بر آدمی تا بداند که آغاز چنین بوده است امروز چنین شده او را
که دعوی قوة کند و بر خالق خود ایمان نیارد فلا اقتحم العقبة وما ادریک ما العقبة یعنی نگذشته است
او کار دشوار را یعنی شکر نعمت که دشوار است بجا نیاورده و نگزارده است و مالی که
او را داده بودیم برای رضا ما خرج نکرده است بلکه از بهر عداوة و تصدی هلاکت
رسول ما خرج کرده است و چه دریابانیدترا ای محمد که چیست عقبة یعنی چیست کار دشوار
وقیل فلا اقتحم العقبة ای فلم یجاوز هذا الانسان العقبة و
هی الصراط یعنی نگذشته است این مردم کافر عقبه را که آن پل صراط است
دعوی قوة چه میکند سؤال اقتحم لفظ ماضی است ولا نافیه بر سر وی
در نیاید مگر آنکه مقرر باشد چنانچه فلا صدق ولا صلی و یا ماضی برای
دعا بود چنانچه در قول شاعر آمده است الا لا بارك الله فی سهیل
و اینجا نه لا مکرر است و نه ماضی برای دعا است پس دخول لا برای ماضی
چگونه درست باشد جواب برای صحة دخول لا در ماضی تکرار معنوی است
هم کافی است و آن آنست که اقتحام عقبه را بر چیز تفسیر کرده فصار کانه

اعاد لا ثلث مرات یعنی فلا اقتحم العقبة فلا فك رقبة ولا اطعم
مسکینا ولا امن فك رقبة او اطعام فی یوم ذی
مسغبة یتیما ذا مقربة او مسکینا ذا متربة آن
کافر دشوار کردن رقبه است از ذل بندگی یا طعام دادن است در روزی که
خداوند گرسنگی است یعنی در روزی که مردمان در آن روز گرسنه باشند و آن روز
قحط است انگاه بیان کرد که مصرف طعام کیست فرمود یتیمان ذا مقربة
که خداوند قرابت است او مسکینا ذا متربة یا مسکینی را که
خداوند خاک یعنی پهلو نهاده باشد که از غایت فقر او را بلای بوریای قوله
فك رقبة او اطعام بصیغه ماضی و مصدر اگر بصیغه ماضی خوانند بدل بود
از اقتحم العقبة و بیانیا وی باشد و قوله ما ادریک ما العقبة مبتدا میان
مبدل و مبدل منه و اگر بصیغه مصدر خوانند خبر است مر مبتدا محذوف را ای
هی فك رقبة او اطعام قوله ذی مسغبة ای مجاعة والساغب الجایع
یقال سغب یسغب ای جاع یجوع واسغب اذا دخل فی السغوب کما
یقال اقحط فی القحط قوله ذی متربة ای ذا فقر وقیل ذا عیال و
قیل ذا دین ثم کان من الذین امنوا وتواصوا بالصبر وتواصوا

اصحب الميمنة بالخير اولئك كافران چون تفسير عقبة فك رقبة او اطعام في يوم ذي
مسغبة شنيدند گفتند ما نيز برده ازاد كنيم وطعام دهيم وازين عقبه بگذريم
فرمان شد اين كلام از كس قبول افتد كه ايمان وي بر عملش مقدم اورده باشد وشما اي
كافران كه ايمان نداريد آن عبادتها شما كردن و برده دادن چگونه ازين عقبه
بگذرانيد بايد كه كلمه ثم اينجا بمعني واو است بر حقيقت خود نيست ويقول بمعني مع است
اي مع ذلك العمل ثم كان من الذين امنوا زيرا كه ثم براي تراخي است پس لازم
ايد كه ايمان مؤخر از اعمال مذكوره بود وحال چنين نيست زيرا كه شرط صحت جمله
طاعتها وعبادتها ايمان است بغير ايمان هيچ طاعت و عبادت درست نباشد
وشرط الشيء مقدم على ذلك الشيء وقيل كلمه ثم ههنا لترتيب الاخبار عنه لا لترتيب
الوجود كما قال الشاعر شعر ان من ساد ثم ساد ابوه * ثم قد
ساد قبل ذلك جده * معنى آيه چنين شود پس باشد او از آن كسان
كه ايمان اورده اند و يكديگر را وصيت كنند بمهرباني كردن بر يتيمان و ضعيفان
ومسكينان ايشانند خداوندان دست راست يعني در روز ميثاق جانب
دست راست پدر آدم عليه السلام بودند و فردا قيامت نامها كردار ايشان
بر دست راست ايشان دهند والذين كفروا بايتنا هم اصحب المشئمة

عليهم نار موصدة و ايشان كه كافر شدند با آيات ما يعني بقران يا بعلامات
وحدانيت ايشانند خداوندان شومت ونحوست بر تنهاء خويش كه بودند ايشان
خداوندان دست چپ يعني در روز ميثاق جانب چپ پدر آدم عليه السلام بودند
وفردا قيامت نامها اعمال ايشان بدست چپ ايشان دهند مر ايشان راست آتشي
سر بسته يعني آتش دوزخ كه درها سر بسته كنند و درها وي بسته سازند تا كافران نوميد
گردند از بيرون آمدن واين آنگاه باشد كه هيچ مومني گنهگار نمانده باشد قوله
عليهم نار اي لهم نار قوله موصدة اي مطبقة بلغة حتى قرئ
بالواو والهمزة من اوصدت الباب واصدته اذا طبقته و
اغلقته وقيل مع الهمزة المطبقة ومع غير المغلقة سورة
الشمس مكي است پانزده آيه است پنجاه وچهار كلمه است ودويست وچهل
وشش حرف است ربط اين سوره با سوره سابق آنست كه هر دو در بيان
وحدانيت و وعد مومنان و وعيد كافران اند القول في فضلها من قرأ هذه
السورة قال عليه السلام من قرأ سورة الشمس اعطي من الاجر كانما تصدق بكل شيء
طلعت عليه الشمس يعني هر كه بخواند سوره والشمس را داده شود از اجر چنانچه كه گويا
تصدق كرده است بهر چيزي كه طلوع كرده بر آنچيز آفتاب قال عليه السلام من قرأها فكانما

قرا الزبور وله بکل اية قراها ثواب من يصلي بين الركن والمقام الف ركعة وروي ان من
يصلي يوم النحر بعد صلوة العيد ركعتين وقرا في كل ركعة بفاتحة الكتاب
مرة والشمس وضحيها خمس مرة كان ربك الحجاج والعمار في حجهم وعمرتهم واحكام

بسم الله الرحمن الرحيم والشمس وضحيها

ایزد سبحانه وتعالی سوگند یاد کرد بآفتاب و روشنائی او زیرا که روشنائی آفتاب بسیار
منافع بر بسته است چنانکه جهان را روشن کند و غلها پخته شود و جامها خشک کند
و سرما را دفع کند و جز آن وقیل والضحی ای وحسنها وقیل ونهارها والقمر
اذا تلیها سوگند یاد کرد بماه چون پس روی کند آفتاب را در غروب یعنی در شب‌ها
اول آفتاب غروب میکند بعد از آن ماهتاب وبقولی سوگند است بماه چون پس از
طلوع آفتاب طالع شود یعنی در روزی که شب آن ماه دیده میشود چون آفتاب
در آن روز طالع میگردد متصل آن ماه نیز طالع میشود وقیل اذا تلیها ای اذا
اخذ من ضوءها هذا قول اهل النجوم وقیل تلیها تبعها تبع القمر الشمس واخذ من ضوءها
وصار خلفها وذلك في النصف الاول من الشهر اذا غربت الشمس یلیها القمر طالعا والنهار
اذا جلیها سوگند یاد کرد بروز چون روشن کند روز آفتاب را و یعنی چون روشن
تاریکیرا و یا گویند چون روشن کند زمین را و ذکر تاریکی و زمین اگرچه بالا نگذشته است

لیکن چون معلوم است بغیر ذکر سابق عود را بجو چنانچه در انا انزلناه في
القدر ضمیر منصوب عاید است سوی قرآن زیرا که معلوم است اگرچه
مذکور نیست واللیل اذا یغشیها سوگند یاد کرد بشب چون بپوشد آفتاب را و
تاریک کند جهان را والسماء وما بنیها والارض وما طحیها
ونفس اعلم ان الواو الاولی في نحو هذا للقسم بالاتفاق وکذا الثانیة عند البعض وعند وما سویها
الخلیل الثانیة للعطف لان ادخال القسم علی القسم قبل تمام الاول لا یجوز فالحاصل ان
الواو الاولی اعنی واو والشمس عند الخلیل للقسم والبواقي للعطف وهو الاصح وما في هذه
المواضع الثلثة مصدریة والفعل بتاویل المصدر یکون مقسما به وقیل موصولة
وهو اختیار صاحب الکشاف معنی این است و سوگند یاد کرد بآسمان و بنا وی یا
گویند سوگند یاد کرد بآسمان و بکسی که بنا کرده است آسمان را و سوگند یاد کرد بزمین و
بگسترانیدن وی یا بکسی که گسترانیده است زمین را و سوگند یاد کرد بنفس آدم و براست
و درست گردانیدن آن یا بکسی که راست و درست کرده است آن را و هو الله
سبحانه وتعالی وتنکیر نفس برای افراد است زیرا که از نفس مذکور نفس آدم
علیه السلام مراد است و در وجه ثانی تنکیر وی برای تعمیم است و بطریق علمت نفس
ما احضرت است فالهمها فجورها وتقویها عطف است بر قوله وما سویها

معنى اين است بس الهام كرد خداى تعالى نفس را بدى او و نيكى او يعنى اگاهانيد نفس را
در چيزى كه بدى اوست و در چيزى كه نيكى اوست قد افلح من زكىها وقد
خاب من دسىها جواب القسم عند الزجاج بتقدير اللام اى لقد افلح وصار طول الكلام
عوضا عن اللام وقيل الجواب محذوف وهو الاظهر تقديره ليدمدمن الله على اهل
مكة لتكذيبهم رسول الله كما دمدم على ثمود لانهم كذبوا صالحا واما قد افلح فكلام
تابع لقوله فالهمها فجورها وتقويها على سبيل الاستطراد معنى
اين است براستى كه رستگار شد از عذاب خداى عز وجل كسى كه پاكيزه گردانيد نفس را از گناه
معاصى و براستى كه نوميد گشت و زيان پذير شد كسى كه گمراه كرد نفس را بگناهكارى
و بى فرمانى خداى عز وجل يا گويند سوگند ياد ميكنم بايشان مذكوره هر اينه كفار مكه
هلاك خواهند گشت و بعقوبت ابدى خواهند پيوست از بهر انكه تكذيب كردند مصطفى
چنانكه تكذيب كردند ثموديان صالح پيغمبر عليه السلام را هلاك گشتند و بعقوبت
پيوستند و بقولى رستگار شد انكه نگاه كرد نفس خود را بنيكى و صلاح و بلند گردانيد قدر
و مرتبه نفس خود بتقوى و پرهيزكارى و نوميد گشت كسى كه پنهان كرد و كم نام ساخت
نفس خود را بفسق و بى فرمانى خدا عز وجل وقيل معناه افلحت نفس زكاها
الله وخابت نفس اغواها الله فالضمير المستتر فى زكى ودسى

عايد الى

عايد الى الله سبحانه وتعالى والضمير المنصوب عايد الى من لانه معنى النفس
فالتزكية والتدسية على هذا المعنى تكونان متضافتين الى صاحب
النفس كما بينا من قبل هذا فالتدسية على هذا المعنى
الاخفاء بالفجور ويقال دسست الشىء اى اخفيته
كذبت ثمود بطغويها اذ انبعث اشقيها الى اخره تا اخر سوره تاكيدات مر جمله
وقد خاب من دسيها و تاكيدست مر وعيد كفار را معنى اين است دروغ
زن داشتند ثموديان صالح پيغمبر عليه السلام را بى باكى و بى فرمانى خويش در ان
وقت كه برخاست شخصى بدبخت ترين آن قبيله ثمود براى پى كردن و كشتن ماده شترى
كه بر سبيل معجزه مهتر صالح عليه السلام از سنگ بيرون آمده بود قوله بطغويها
والطغيان واحد وهو مصدر كالدعوى وقرئ الحسن بطغويها بضم الطاء والطغوى على
وزن فعلى كالحسنى والرجعى قوله اذ انبعث اشقيها اذا منصوب بكذبت او
بالطغوى والمعنى كذبت ثمود بطغويها حين قام بعقر الناقة اشقيها وهو
قدار بن سالف وكان اشقر وازرق قصيرا وقيل كان قدار بن سالف مباشر العقر
حيث رميها بالسهم وكان مطيع بن دهر عاقرها فقال لهم رسول الله
ناقة الله وسقيها گفت مر ثموديان را رسول خداى يعنى مهتر صالح عليه السلام كه بپرهيزيد

شما از پی کردن و کشتن ماده شتری که خدا تعالی از سنگ بیرون آورده است و نیز بهره
از آب خوردن یعنی او را آنچه نصیب کرده ایم از آب مزاحمت مدینه قوله ناقة الله
وسقیها نصب علی التحذیر کقولک الاسد الاسد والصبی الصبی ای احذروا عقر
ناقة الله وسقیها فکذبوه فعقروها پس تکذیب کردند ثمودیان مر صالح
علیه السلام را پس پی کردند و کشتند آن ماده شتر را و گوشت او را قسمت کردند قوله
فکذبوه ای فکذب ثمود صالح علیه السلام فیما حذرهم منه من نزول العذاب ان
فعلوا العقر فعقروا الناقة فان قیل اسند العقر ههنا الی الجماعة حیث قال
فعقروها وکذلک فی آیة اخری فعقروها فاصبحوا نادمین والاسناد فیما تقدم
الی الواحد حیث قال اذ انبعث اشقیها فما التوفیق بینهما قیل انک ان
العاقر واحد بدلیل قوله تعالی فنادوا صاحبهم فتعاطی فعقر الا ان
ذلک لما کان برضاء القوم کلهم اضاف الیهم کلهم کما فی قوله تعالی
ایتها العیر انکم لسارقون وقوله تعالی واذ قتلتم نفسا فا
دارأتم فدمدم علیهم ربهم بذنبهم پس هلاک کرد ایشان را
پروردگار ایشان بسبب گناه ایشان وقیل فدمدم علیهم ای فاطال علیهم
فسویها پس برابر کرد هلاک گردانیدن بر ایشان تا همه هلاک شدند کبیر ایشان و

صغیر ایشان

صغیر ایشان بدین معنی ضمیر منصوب که متصل باسویها است عاید باشد بر مصدر
دمدم ای فسویها الدمدمة علیهم ومعنی الدمدمة الاهلاک للاستیصال یعنی هلاک
گردانیدن است اینجا ولا یخاف ضمیر منصوب عاید است بر ثمودیان بر منازل ثمود
یعنی برابر کرد ثمود را در عذاب یا برابر کرد خانها ثمود را در خرابی ولا یخاف عقبیها
ای ولا یخاف الله تعالی عقبی هذه الدمدمة یعنی نمیترسد خدای عز وجل از آخر
این هلاک یعنی خدای سبحانه وتعالی در هلاک کردن ایشان ترسنده نیست و نبود
ونباشد زیرا که آنچه یفعل الله ما یشاء ویحکم ما یرید صفت ذات است و
موصوف بفعال لما یرید ولا یسئل عما یفعل همه او است او را با خوف چه نسبت
بود و از هلاک جهانیان چه باک باشد ولا یخاف ضمیر لا یخاف عاید است بر عاقر یعنی
نترسید پی کننده ماده شتر عاقبت این کار را لاجرم دید آنچه دید و رسید او را آنچه رسید
بدانکه لا یخاف خوانده شده است بواو و فلا یخاف قراءة نافع وابن عامر
بالفاء هکذا فی مصاحف اهل المدینة والشام وقراءة غیرهما بالواو وهو جوا
والله اعلم بالصواب سورة اللیل مکیة است بیست ویک آیت است
هفتاد و یک کلمه است سیصد و دو حرف است ربط این سوره بسوره و
الشمس آن است که در سوره وعده مومنان و وعید کافران است و در و

مکی است القول فی فضیلة من قرا هذه السورة قال علیه السلام من قرا سورة و
اللیل اعطاه الله تعالی حتی یرضی وعافاه الله تعالی من العسر و یسر له الیسر یعنی هر که بخواند
واللیل بدهد او را خدا تعالی چندان نعمت تا آنکه خشنود گردد و نگاه دارد او را
خدا تعالی از دشواری و آسان گرداند مر او را دشواری قال علیه السلام من قراها
اعطاه الله ثواب الصائمین و قضی الله تعالی لکل آیة قراها حاجة یعنی
هر که بخواند این سورة را بدهد او را خدا تعالی ثواب روزه داران و روان گرداند
خدا تعالی بهر آیتی که خوانده است حاجت وی بسم الله الرحمن الرحیم
واللیل اذا یغشی واو قسم است اللیل با معطوفات خویش مقسم به است
اذا یغشی صفت لیل است و معنی این است سوگند یاد کرد حق سبحانه
وتعالی بشب چون بپوشد بتاریکی خود جهان را و در کشاف مذکور است المغشی
اما الشمس من قوله واللیل اذا یغشاها و اما النهار من قوله یغشی اللیل النهار
و اما کل شیء یواریه بظلامه من قوله اذا وقب والنهار اذا تجلی و سوگند یاد کرد بروز چون
روشن شود و این بجا آن است که خلق از آرامگاه خود بطلب روزی بیرون شوند
و اگر همیشه شب بودی کسب و عیش بر خلق دشوار شدی و اگر همیشه روز بودی
راحت و آرام نفس نماندی پس هر دو را بحکمت بیافرید قوام دنیا را و بقا ابدان را

و تدارک قوت

الانثی

و تدارک قوت و ورد طاعت و ما خلق الذکر و الانثی ما مصدریة است و فعل
تاویل مصدر نیز مقسم به است معنی این است سوگند یاد کرد خداوند تعالی بآفریدن
وی نر و ماده را و یقول ما بمعنی من است کقوله والسماء و ما بناها ای و من
بناها و قیل موصولة بمعنی الذی ای والذی خلق الذکر والانثی و قرا
النبی علیه السلام والذکر والانثی قال صاحب الکشاف و عن الکسائی و ما خلق
الذکر و الانثی بالجر علی انه بدل من محل ما خلق بمعنی و ما خلقه الله ای و مخلوق
الله الذکر و الانثی و جاز اضمار اسم الله لانه معلوم لانفراده بالخلق اذ لا خالق سواه
و قیل ان الله تعالی لم یخلق خلقا من ذوی الارواح لیس بذکر و الانثی
و ان الخنثی لمشکل امره عندنا فهو عند الله غیر مشکل معلوم بالذکورة و الانوثة فلو حلف
حالف بالطلاق انه لم یلق یومه ذکرا و الانثی و لقد لقی خنثی مشکلا کان حانثا
لانه فی الحقیقة اما ذکر او انثی و ان کان مشکلا عندنا ان سعیکم لشتی
جواب قسم است معنی این است بدرستی که سعی شما یعنی عمل شما آنچنان نیز پراکنده است
و آن ایمان و کفر و صلاح و فساد و جود و بخل است چنانکه ابا بکر صدیق
رضی الله عنه بلال را خرید و برای رضاء حق تعالی آزاد گردانید و امیه بن خلف بلال
را بسبب دشمن داشت و عذاب کرد از جهت آنکه حق سبحانه و تعالی بلال را دوست

دوزخی فاما من اعطی واتقی وصدق بالحسنی فسنیسره للیسری

اما یا شرط و جزا خود تفصیل است مر اجمال پراکنده کی اعمال مخاطبان و تغیر

مر اختلاف احوال ایشان ع ومن موصوله است اعطی با معطوفات خود صله است

و موصول با صله مبتدا است فسنیسره للیسری خبر مبتدا است معنی

این است پس هر چو نکه بدهد کسی براه مال را یعنی بها بلال و پرهیز کاری کرد و راست

گوی انست خدا را بوعده بهشت و ثواب عقبی پس زود باشد که توفیق دهد او را برای

کارهای یعنی کارهای نیک روی ایشان کوانیم و در خیرات و طاعات رغبت دهیم تا با نشراح

بجا آرد و این آیه در شان ابو بکر صدیق رضی الله عنه نازل شده است که بلال را خریده وقصه

هی مذکورة فی المطولات فعلیک بها قوله وصدق بالحسنی ای بالملة الحسنی و هی ملة

الاسلام وقیل بالکلمة الحسنی و هی لا اله الا الله وقیل بالحسنی ای بالجنة وقیل الحسنی الفرایض

وقیل الشرایع قوله فسنیسره للیسری معناه فسنوفقه علی الطاعة ای فنسهل علیه

اکتساب الثواب قال فناه اعتق ابو بکر رضی الله عنه تسعة نفر وهم بلال وعامر بن فهیرة و

اخواه والزبیر وابنته والحارث بن عمرو وام کیاسا والنهدیة وابنتها وقال البعض

للمفسرین نزول الآیة فی شان ابی الزجاج حین تصدق بحدیقة واما من

بخل واستغنی وکذب بالحسنی فسنیسره للعسری واما کسی

بخل کرد بمالی و بی نیاز پنداشت خود را از ثواب وبقول وستغنی و غنی چو

یعنی توانگر چو فقیر نبود و بخل از همه زشت است لاسیما که توانگر بود از وی

زشت تر باشد و دروغ داشت وعده او را پس سرانجام شان کنیم بروی کارها

که بدوزخ برد او را و دشواری پیش آرد قوله وستغنی ذکر فی المدارک

معناه واستغنی عن ربه فلم یتقه او استغنی بشهوة الدنیا عن نعیم الجنة قوله بالحسنی

ای المثوبة الحسنی و هی الجنة قوله فسنیسره للعسری ای فنخذله

لیعمل عمل النار یعنی مخذول گردانیم او را تا عمل کند عمل اهل دوزخ یعنی معصیت

بر طاعت اختیار کند و مستوجب دوزخ گردد بدانکه ذکر کرد بجای فنخذله

فسنیسره از جهت مشاکله و مقابله وی با اول چنانچه در جزاء سیئة

سیئة ای عقوبت تحقیق شده است و نزول آیه در شان امیه بن خلف است

که او بخیلی کرد از آزاد کردن بلال و التفات ثواب نکرد و وعده مرا تکذیب

کرد و بقولی نزول آیه در شان سفیان بن حرب است و بقولی در شان ابی

جهل است و بقولی در شان ولید بن مغیره است وما یغنی عنه ماله

اذا تردی و سود نکند او را مال او چون هلاک شود او یعنی چون

بمیرد وقیل تردی ای سقط یعنی چون او در دوزخ افتد یا در گور افتد

ان علینا للهدی وان لنا للآخرة والاولی و بدرستی که بر ماست بفضل
و کرم بر بنده راه راست نمودن بنصب دلائل و بیان شرایع و بدرستی مار است
بر بنده انجهان و اینجهان یعنی ملک ماست دنیا و اخرت مالک و متصرف در وی ایم
عطا کنیم در ملک نیفزاید و بخل کنیم از ملک ما چیزی نکاهد ای بنده اگر چیزی بدهی
منفعت آن تراست واگر بخل کنی مضرت تراست وقیل معناه ان الاخرة و
الاولی ملکنا فلا یضرنا ضلال من ضل ولا ینفعنا اهتداء من اهتدی وانهما لنا
فمن طلبهما من غیرنا فقد اخطأ الطریق و تقدیم آخرت بر دنیا از جهت
تعظیم آخرت است یا از جهت رعایة فواصل فانذرتکم نارا تلظی
لا یصلیها الا الاشقی الذی کذب وتولی جمله فانذرتکم نارا مرتبست
بر وعید سابق و جمله تلظی صفت است مر نارا و اصل تلظی تتلظی بحذفت
احدی التائین ولا یصلیها صفة اخری لها معنی این است ذکر کردیم
اخرت پس بترسانیدیم شما را از آتشی که زبانه میزند در نیاید در ان دوزخ
مگر آنکس که بدبخت تر است آنکه دروغ زن داشت پیغمبر مرا یا دروغ زن
وعدها و وعیدها خدا از او روی کردانید از ایمان آوردن و قبول حق
کردن قال ابو عبیدة الاشقی بمعنی الشقی و هو الکافر لانه لا یختص بالصلی

الاشقی الاشقیاء

اشقی الاشقیاء فالمعنی لا یدخل نارا تلظی الا الکافر سؤال چون مراد اشقی
کافر بود و حصر دخول نار کافر را بنمود پس مومن عاصی در آمدن آتش نبود چنانچه
بعضی از مذهبیان میگویند لا یدخل النار الا الکافر ولا مع الایمان ذنب ثابت
شود جواب شک نیست که نارا تلظی یعنی آتش زبانه مخصوص است بکافران
و مخصوص است بایشان اما مومن عاصی آتشی دیگر جز این آتش باشد که زبانه
زننده نبود وسیجنبها الاتقی الذی یؤتی ماله یتزکی و سر انجام
یکسو کرده شود از ان آتش پرهیزکارترین مردمان آنچه میدهد مال
خود را در انحال که بدان مال پاک میشود از لوث بخل و محبت دنیا بدانکه
مراد از اتقی ابو بکر صدیق است رضی الله عنه که او مال را داد و بلال را خرید
و آزاد کردانید و از لوث بخل و محبت دنیا پاک کشت و این آیه دلیل است
که صدیق اکبر رضی الله عنه فاضلترین امت است زیرا که خدا تعالی میفرماید
ان اکرمکم عند الله اتقیکم ثم قال فیها فی حقه الاتقی پس چون او متقی
تر بود لا محال فاضلتر بود قوله یتزکی من الزکاء ای یطلب ان یکون
عند الله زاکیا لا یرید به ریاء و سمعة و هو بدل من یؤتی ولا محل له من الاعراب
لا داخل فی حکم الصلة والصلوة لا محل لها او حال من الضمیر فی یؤتی فمحله

النصب وما لاحد عنده من نعمة تجزى الا ابتغاء وجه ربه الاعلى
ولسوف يرضى جملهٔ وما لاحد عنده من نعمة تجزى حالست از فاعل يؤتى ورابط ضمير
عنده است يا معترضه باشد براي بيان انكه ايتاء مال محض براي رضاء جل شانه
براي مكافات نعمت كسي معنى اينست و نبود مر هيچ يكي را نعمتي نزد وي
وحقي كه جزاء داده شود يعني نبود مر بلال را هيچ حقي سابق نزد ابو بكر رضي الله عنهما
كه مكافات ان بلال را ازاد كردانيد مگر از جهت طلب رضاء پروردگار خود كه
برترست اورا ازاد كردانيد و هر اينه سرانجام خشنود شود او يعني ابو بكر
زيرا كه وي همان كو كه رضا ما دران بود ما هم همان كنيم كه رضاء وي دران
و رضاء صديق اكبر رضي الله عنه كه ولسوف يرضى در حق رسول عم
مذكورست ولسوف يعطيك ربك فترضى و در تفسير معنى مذكورست
كه خداوند تعالى صديق رضي الله عنه فردا قيامت نعمت و كرامت چندان
دهد كه او خشنود گردد قوله وما لاحد اي
لبلال و بلال را احد ازان گفت كه او لفظ احد چندان گفت در وقت
عذاب كردن اميه بن خلف اورا كه ... همين احد امد با احد عام بود زيرا كه
نكره چون در سياق نفي افتد عموم تقاضا كند قوله الا ابتغاء قرئ يحيى

بن معاذ قوله الاعلى اي الرفيع لسلطانه المنيع في شانه و برهانه ولم يرد به العلو
من حيث المكان فذاته الحق ازمان كذا ذكره في المدارك والله اعلم سورة الضحى
مكيه است يازده اية است و چهل كلمه است و صد و نود حرف است ربط اين سورة
بسورة والليل انست كه سورة والليل براي بيان مدح امير المؤمنين ابو بكر صديق
رضي الله عنه و وعده او در دنيا و اخرت است و سورة والضحى براي اظهار منت و نعمت كه
از حضرت عزت به پيغمبر عليه السلام و وعدهٔ شفاعت مر اورا در عقبى و بيان عتاب از خداوند تعالى
با رسول خود عليه السلام القول في فضيلة من قرا هذه السورة ما روي عن ابي كعب رضي
عن النبي صلى الله عليه وسلم من قرا والضحى جعله الله يوم القيمة فيمن يرضى
لمحمد ان يشفع له واعطي من الاجر عشر حسنات يكتبها الله له
بعدد كل سائل ومسائل قال عليه السلام من قراها اعطى الله تعالى ثواب
المسلمين وله بكل اية قراها ثواب الصديق الليل بسم الله الرحمن الرحيم
والضحى والليل اذا سجى اذا سجى صفة اي والليل الحاصل وقت
الظلمة فيجوز ان يكون بمعنى الوقت فيكون بدلا من الليل معنى اينست كه
سوگند ميخورم من كه خدايم بچاشتگاه كه وقت ارتفاع افتاب و معظم اشتغال كرده است
وتخصيص كردن اين وقت بسوگند بنا بر انكه اين وقتي است كه كلام خداي عز و جل با مهتر

ارتفاع

موسی صلوات الله علیه و سجده سحره فرعون هم درین وقت بود و بعضی از ضحی تمام روز
مراد میدارند بر طریق ذکر جزء شیء و اراده کل و این نوع در کلام عرب بسیار آمده است
چنانچه عین گویند جاسوس مراد دارند که جزء مقصود در جاسوس هم درین چشم است
قوله واللیل اذا سجی سوگند میخورم خداوند تعالی بشب چون بیارامد یعنی خلق در وی
بیارامد و این اسناد مجازیست سوی زمان وقیل اذا سجی معناه اذا اظلم یعنی
سوگند میخورم بشب چون تاریک شود آن شب و تخصیص سوگند بشب آن است که شب
وقت راز و نیاز است و وقت عبادت پنهان است و وقت دعا و خواهش
از رحمان و وقت محرم عاشقان است و بقول بعضی والضحی سوگند است بروز ولادت
مصطفی علیه السلام واللیل سوگند است بشب معراج وقیل والضحی قسم بیوم وفات
النبی علیه السلام واللیل قسم بلیلة ولادته علیه السلام وقیل والضحی قسم بیوم نزول الوحی
الیه من السماء واللیل قسم بلیلة المعراج الی السماء وقیل والضحی واللیل اسمان
من اسماء النبی علیه السلام فقد کان علی اولیائه ضحی منیرا و علی اعدائه لیلا مظلما
معناه ورب الضحی واللیل و در بعضی تفاسیر مذکور است بروی مصطفی علیه السلام
که در روشنائی همچون وقت ضحی است واللیل سوگند بموی او که در سیاهی همچو
شب است و بقول بعضی والضحی سوگند است بنماز چاشت و این نمازیست که از

نوم تر

هرکه از فقر بترسد این نماز را ملازمت کند و رسول علیه السلام فرموده است
چیز بسه چیز جمع نشود یکی گناه با توبه جمع نشود دوم توانگری با زنا جمع نشود
سیوم فقر با نماز ضحی جمع نشود و در کفایه شعبی آورده است که بعضی از سلف
نماز چاشت را مدام نگذارده اند گاه گاه عمدا ترک کرده اند از خوف آنکه
نباید دنیا چندان روی آرد که از طاعت خدای عز و جل باز دارد و گذارنده
نماز چاشت را الله تبارک از خلق بی نیاز گرداند و هر که بعد از نماز چاشت سر
بسجده هفت بار یا وهاب گوید از جمله خلائق مستغنی گردد بدانکه سبب نزول
این بود که چون رسول علیه السلام در مکه دعوت کفار کرد یکبار کسی فرستادند
بمدینه بر اهل کتاب که مصطفی آمد و از قصه ذو القرنین و قصه
اصحاب کهف و از روح پرسیدند پیغمبر علیه السلام وعده جواب بفردا بود و لفظ
انشاء الله بر زبان نراند وحی منقطع شد بروایتی ده روز و بروایتی
پانزده روز و بروایتی بیست و پنج روز و بروایتی چهل روز کافران زبان
طعن دراز کردند و گفتند ان محمدا ودعه ربه و قلاه یعنی بدرستی که
محمد را ترک داد پروردگار محمد و دشمن داشت او را حق سبحانه و تعالی
در رد سخن ایشان این سوره فرستاد چون جبرائیل به پیغمبر آمد

بپیغمبر گفت یا جبرئیل انی کنت اشتقت الیک فقال جبرئیل یا رسول
الله انی کنت اشد شوقا ولکنی عبد مأمور لا انزل الا بامر ربک
رسول علیه السلام فرمود ای جبرئیل بگو که سبب توقف وحی چه بود گفت سبب آن بود
که تو لفظ انشاء الله تعالی ترک آورده بودی و بر زبان نراندی چنانچه
نهی آمد ولا تقولن لشیء انی فاعل ذلک غدا الا ان تقول انشاء الله
یعنی مگو مر چیزی را که من کننده ام آن کار را فردا مگر آنکه بگوئی بمشیة خدای
یعنی ان شاء الله تعالی بگوئی وذکر فی التفسیر قوله ولا تقولن نهی تادیب من الله للنبی
حتی قال الیهود لقریش سلوا محمدا عن الروح وعن اصحاب الکهف وذی القرنین
فقال علیه السلام ائتونی غدا اخبرکم ولم یستثن فاجاء علیه السلام وبقولی جبرئیل
گفت که سبب توقف وحی آن بود که سگ بچه بگوشه خانه تو افتاده بود یا رسول الله
بنا بر این آمدن من در این توقف افتاد و فرشتگان در آن خانه نیاید که سگی یا صورتی
ما ودعک ربک وما قلی جواب القسم ومفعول ما قلی محذوف ای وما قلاک.
اکتفاء بکاف الاول للفواصل معنی اینست سوگند میخورم بدین چیزها که
که ترک نداده است ترا پروردگار تو و دشمن نداشته است ترا اکنون بر جفا
واز کافران وگفتن ناپسندیده ایشان صبر کن قوله ما ودعک قرئ

للقو

بالتشدید

بالتشدید من التودیع وهو مبالغة فی الودع وبالتخفیف من الودع معناه
ما ترک ربک منذ ارسل الیک وما ابغضک منذ احبک وللآخرة خیر لک من الاولی
عطف علی جواب القسم معنی اینست که آنچه آخر بهتر است مر ترا از
دنیا در دنیا فانی هر چند که ترا رنج از کافران است در گفتار و کردار ایشان
اما در آن جهان همه کار بمراد تو خواهد شد و تو بعطاء ما خشنود خواهی بود وبقولی
و هر آینه آخر کار تو بهتر از ابتداء حال تو بود که باخر شهرها فتح خواهی کرد
و خلق به پیغمبری تو خواهد گروید و در فتح نصرت تو خواهد بود بر رنج امروز نیز
منگر ثمره و نفع فردا را دل نه که چندان رستگاری امت ترا بود که خشنود
شوی وبقولی حالت آخرین که بعد تاخیر وحی است بهتر است مر ترا از حالت
پیشین که اکنون قدر وحی دانستی و نعمت او انتظار یافتی و پیش از حبس وحی
ای محمد بر محبت تو قسم یاد نکرده بودم اکنون وحی شد بعد از حبس وحی یاد قسم
کردم پس اینجا آخرین ترا بهتر از حال نخستین بود وفی الکشف فان قلت
ما وجه اتصال هذا الکلام بما قبله قلت لما کان فی ضمن نفی التودیع والقلی
ان الله مواصلک بالوحی الیک وانک حبیب الله ولا تری کرامة اعظم من ذلک
ولا نعمة اجل منه اخبره ان حالته فی الآخرة اعظم من ذلک واجل وهو السبق

والتقدم على جميع الانبياء والرسل وشهادة امته على سائر الامم ورفع درجات
المؤمنين واعلى مراتبهم وغير ذلك من الكرامات ولسوف يعطيك ربك
فترضى لام لسوف لام ابتدا است براى تاكيد جواب قسم نيست زيراكه لام قسم
چون در فعل مضارع درايد بغير نون تاكيد روا نبود پس متعين گشت كه
اين لام لام ابتدا است فان قيل لام الابتداء لا تدخل الا على الجملة الاسمية كقولك لزيد
قائم فكيف تدخل على الفعل فقيل تقدير الكلام ههنا ولانت سوف يعطيك
فاللام داخلة على المبتدأ المقدر وما بعده خبره فتكون الجملة الاسمية معنى
اينست و هر اينه بدهد ترا پروردگار تو محل شفاعت مومنان در آخرت
پس خشنود شوى گفته اند كه چون اين آيه نازل شد رسول فرمود عليه السلام اذا
لا ارضى و واحد من امتى فى النار يعنى من راضى نباشم كه يكى از امت من
در دوزخ بود قال بعض المفسرين سبب نزول هذه الآية ما روى ان النبى صلى الله
وسلم جاء على فاطمة رضى الله تعالى عنها ذات يوم وعليها كساء من وبر الابل وهى
تطحن بيدها وترضع ولدها فدمعت عينا رسول صلى الله عليه وسلم لما ابصرها
تبكى ثم شرح الحالة فقال يا بنتاه تجرعى مرارة الدنيا لحلاوة الآخرة
فانزل الله تعالى ولسوف يعطيك ربك فترضى الم يجدك

يتيما فاوى آيا نيافته بود ترا پروردگار تو اى محمد بچه بى پدر پس
جاى داد ترا بدين نصب رسانيد و از همه برتر گردانيد نزول آيت در جواب مصطفى است
صلى الله عليه وسلم است كه روزى سوال كرده بود بحضرت خداى جل جلاله چنانكه
بخبر مى آيد قال عليه السلام سالت ربى مسالة قلت يا رب انك آتيت سليمان ملكا
عظيما وآتيت فلانا كذا وفلانا كذا وسخرت لبعضهم النار ولبعضهم الريح و
لبعضهم الحديد انا لا اعلم اى نعمة اعطيتنى بمقابلة فانزل الله تعالى
لها هذه الآية عتابا له وعدد النعم من اوله الى اخره فقال يا محمد الم يجدك
يتيما فاوى ووجدك ضالا فهدى الم اجدك عائلا فاغنيتك الم نشرح لك
الم اضع عنك وزرك الم ارفع لك ذكرك فقلت بلى يا رب حاصل تفسير اين سخن آنست
كه رسول عليه السلام ميفرمايد روزى بحضرت خداى جل جلاله سوال كردم وگفتم
الهى موسى كليم خود خواندى و سليمان را ملك عظيم دادى و بعضى را آتش مسخر كردى
و بعضى را باد و براى بعضى آهن نرم ساختى اكنون همين خواهم كه بدانم بمقابله
اين چيزها مرا كدام نعمت دادى بعده اين آيه نازل شد عتاب مر مصطفى را
صلى الله عليه وسلم و نعمتها مذكور از اول تا آخر ذكر كرد تا دو بار تا مصطفى شكر گويد
كه ما را از آن مرتبه بدين درجه رسانيد قوله فاوى اى فاواك حذف كاف

الخطاب رعاية للفواصل معناه فاواك الى عمك ابي طالب روايت كرده اند كه مصطفى
صلى الله عليه وسلم در شكم مادر خود بود كه پدرش عبد الله بن عبد المطلب وفات يافت
وچون زاده شد در پرورش مادر خود وجد خود بود تا آنكه شش ساله رسيد آنگاه
مادرش بمرد در پرورش جد ماند چون هشت ساله رسيد جد او وفات يافت
ابو طالب نيز بعد از آن بحكم وصيت عبد المطلب در تربيت ونصرت او بود
تا آنكه به پيغمبري مبعوث شد او نيز بمرد حق سبحانه وتعالى چون پدر مصطفى
از سري ببرد بهتر از آنكه پدر پروري پرورانيد اكنون اين نعمت پيغمبر
ياد داد تا شكر گويد ورا از آن مرتبه بدين درجه رسانيد تا آنكه مرتبه او را
از مرتبه جمله انبياء برتر كردانيد ووجدك ضالا فهدى ويافت
ترا راه گم كرده پس بنمود ترا راه يعني يافت ترا بر راهي منحرف شده پس چون شتر
بحكم فرمان مهار شتر را بگرفت و در راه آورد وقيل معناه يافت ترا نادان
كه شريعت را نميدانستي پس بنمود ترا راه شريعت وقيل معناه ضل في صباه
في بعض شعاب مكة فرده ابو جهل الى عبد المطلب وقيل اضلته حليمة عند
باب مكة حين فطمته وجاءت به لترده على عبد المطلب القصه وفي الكشاف
ولا يجوز ان يفهم به عدول عن حق ووقوع في غي فقد كان عليه السلام

من اول حاله الى نزول الوحي عليه معصوما عن عبادة الاوثان وقاذورات
اهل الفسق والعصيان ووجدك عائلا فاغنى ويافته بود ترا فقير
پس غني كردانيد ترا بمال خديجة رضي الله عنها وبقولي بمال غنايم ولهذا مصطفى عم
فرموده است جعل رزقي تحت رمحي وبقولي غني كرد بمالي كه از شهرها واطرافها
رسيد وبقولي بگنج قناعت يعني توانگر دل گردانيد ترا اي محمد تا خرسند گشتي بدانچه
دهد ترا وقناعت گنجيست كه نصيب هر كس نشود واين را غنا اكبر گفته اند
وبقولي غني كردانيد ترا ببسيارى مومنان امت تو فاما اليتيم فلا تقهر
فا در جواب شرط محذوف است اي اذا ثبت انك كنت يتيما فمهما
يكن من شيء فلا تقهر اليتيم يعني چون ثابت شد كه تو يتيم بودي پس چونكه
باشد چيزي يتيم را قهر مكن وتربيت يتيم كاري عظيم دان روايت
كرده اند كه چون يتيم ميگريد عرش در جنبش مي آيد پس هر كه باز دارد يتيم را
از گريه كردن يا دست خود بر سر يتيم بشفقت فرود آورده باشد
بمقابله هر موي كه بر سر يتيم است حسنه دهد ورسول فرموده است:
صلى الله عليه وسلم انا وكافل اليتيم كهاتين في الجنة اذا اتقى الله واشار
بالسبابة والوسطى يعني من پيغمبرم وپرورده يتيم در بهشت همچون

اين دو انگشت بهم پيوسته باشيم چون پرهيزكاري كند و اشارت مصطفى
صلى الله عليه وسلم سوي انگشت سبابه و وسطى وقرا ابن مسعود رضي الله عنه
فلا تكهر معناه فلا تعبس في الوجه يقال فلان ذو كهرورة اي عابس الوجه
وقيل القهر والكهر بمعنى واحد وذكر في تفسير المغني قوله فلا تقهر اي فلا تعبس
وجهك يا محمد رويت وجه اليتيم فقد كنت يتيما واما السائل فلا تنهر
و پس چونكه باشد سائل را زجر مكن و بانگ بلند مزن اگر چيزي موجود بود
بده و اگر نبود وعده نيكو بكن قال الله تعالى فقال لهم قولا ميسورا
و بقول بعضى مراد اينجا از سائل طالب علم است يعني چون كسي از تو طلب علم كند
و بسؤال مسأله پيش تو آيد بر وي بانگ مزن و تعيير جهل مكن قيل الآية
نزلت حين اهدى عثمان رضي الله عنه النبي صلى الله عليه وسلم عنقود من العنب
فجاءه عليه السلام سائل فسأل شيئا فاعطاه العنقود فاشترى منه عثمان
فرد الى النبي عليه وسلم ثم وجه السائل فقال السائل انت او بايع فعاتبه الله تعالى
بقوله واما السائل فلا تنهر وقال انك كنت ليلة الاسرى سائلا ثنتى
مرة بعده مرة فما نهرتك فجاء بالملك تنهر بدانكه سائل را محروم و ناكام مگردان
و سخني درشت نگويد اگر چيزي باشد بدهد و اگر نباشد سخني نيكو باز گرداند

كما قال الله تعالى

قول معروف ومغفرة خير من صدقة يتبعها اذى
گفته اند كه سائل را حق است اگرچه سائل بر اسب سوار بود نه بيني كه مصطفى
فرموده است صلى الله عليه وسلم للسائل حق وان جاء على فرس قال عليه السلام
لا يمنعن احدكم السائل من ان يعطيه اذا سأله وان رأى في يده قلبين
من ذهب القول في فضيلة الصدقة تطفئ غضب الرب وتدفع ميتة السوء
قال عليه السلام اتقوا النار ولو بشق تمرة فان لم تجدوا فبكلمة طيبة قال
عليه السلام كل امرئ يكون يوم القيامة في ظل صدقته حتى يقضى بين الناس وقال
عليه السلام الصدقة تسد سبعين بابا من الشر وقال عبد العزيز الصلوة
تبلغك نصف الطريق والصوم تبلغك باب الملك والصدقة تدخلك
عليه وقال ابن مسعود رضي الله عنه ان رجلا عبد الله سبعين سنة ثم اصاب فاحشة
فاحبط الله عمله ثم مر بمسكين فتصدق عليه برغيف فغفر الله له ذنبه ورد
عليه عمل سبعين سنة وحكي ان راهبا عبد الله في صومعة ستين سنة فجاءت
امرأة فقعدت عن قريبه فلما رآها قصد اليها حتى واقعها و مكث معها
ست ليال ثم هرب فاتى مسجدا فاوى اليه فمكث ثلاثا لا يطعم شيئا فاتى برغيف
فكسره ولم يأكل منه شيئا فاعطى رجلا عن يمينه نصفه واعطى رجلا عن

يساره نصفه ثم بعث الله تعالى ملك الموت فقبض روحه فرئي في المنام فقيل
ما فعل الله بك قال وضعت عبادة ستين سنة في كفة و
وضعت الستة الايام التي زنيت فيهن بجارية في كفة فرجحت
على الستين ثم وضع الرغيف فرجحت الستون الستة وقال لقمان
لابنه اذا اخطأت فاعط صدقة وقال يحيى بن معاذ ما اعرف حبة ترجح بمثل
جبال الدنيا الا الحبة من الصدقة وقال عليه السلام ما من عبد مسلم يتصدق بتمرة
من كسب طيب ولا يقبل الله الا الطيب الا كان الله تعالى يأخذها بيمينه فيربيها
كما يربي احدكم فلوه او فصيله حتى تبلغ التمرة مثل احد وقال عمر بن الخطاب
رضي الله تعالى عنه ان الاعمال تباهت فقالت الصدقة انا افضلكم ومن
فضيلة الصدقة ما روي عن عبد الله بن محمد بن عمر المطوعي باسناده عن
روح انه قال جاءت شحرورة الى سليمان صلوات الله عليه وقالت يا رسول الله
اني افرخ على شجرة في دار رجل وانه يرفع فرخي في كل عام وكاد ان ينقطع
نسلي فاغثني عنه فدعا بصاحب الشجرة فسأله لم ترفع فراخها فقال اني
طبيب وان فرخها يصلح لدواء كذا فقال له لا تفعل هكذا فقال قل لها لا تفرخ
في داري فبعث سليمان عليه السلام بذلك الشيطانين اذهبا الى تلك الشجرة

فقال

فاذا صعد

فاذا صعد الرجل الشجرة ليرفع الفراخ في العام القابل فليأخذ كل واحد منكما
برجله وتشقانه نصفين ثم ليرم كل نصفه الى المشرق والاخر نصفه الى المغرب
فلما كان العام القابل نسي صاحب الشجرة ذلك واراد ان يصعد الشجرة ليرفع
الفرخ فجاء سائل سأل له شيئا فلم يجد في بيته الا كسرة خبز على طاق بيته فرفعها
فدفعها الى السائل ثم صعد الشجرة واخذ الفرخ فاشتكت الشحرورة الى سليمان
عليه السلام من ذلك الرجل وعن الشيطانين فدعا سليمان عليه السلام بالشيطانين
ليعاقبهما فقال هلا فعلتما بما امرتكما فقالا يا نبي الله انه لما اراد ان يصعد الشجرة
تصدق على سائل بقطعة خبز ثم صعد وقصدنا اخذه بعث الله تعالى ملكين
واخذ كل واحد منهما احدنا ورمى الى المشرق والاخر الى المغرب فدفع عنه شرنا
ببركة صدقته فسكت سليمان عليه السلام ومنها ما حكي عن وهب رحمة الله انه قال
عيسى عليه السلام قاعد مع الحواريين اذ مر قصار على ظهره خرمة ثياب
فقال عيسى عليه السلام للحواريين ان هذه القصار سالما ليهلك الساعة
وترد على جنازته فجلسوا ينتظرونه فلما كان عند المساء رجع القصار سالما
مع ثيابه فتعجب الحواريون بذلك فقال عيسى عليه السلام اخبرني عن قصتك
قال خرجت بالغداة ومعي ثلاثة ارغفة فاستقبلني سائل فسألني

فدفعت الیه رغیفا واحدا فقال صرف الله عنک السوء فمضیت واستقبلنی
سائل اخر فقلت قد دفعت الیه الرغیف الثانی فقال صرف الله عنک البلاء فاذا
فتحت خرقة ثیابی رایت فیها حیة سوداء تلتهب نارا من عینیها وفی عنقها
سلسلتان واذا ملکان یمدان تلک الحیة حتی اخرجاها من خرقة ثیابی
فقال عیسی علیه السلام بذلک الرغیفین سلمک الله تعالی وذا الی عمرک واما
بنعمة ربک فحدث واما بنعمت پروردگار خود تحدیث کن
یعنی پیش مردمان اظهار کن نعمت خود را که التحدیث بنعم الله
شکر وترکه کفر ای کفران یعنی خبر کردن بنعمتهای خدا تعالی شکر است
عبد الله بن عمر رضی الله عنهما شب نماز گذاردی با مدادان بگفتی که من چندین
رکعت نماز بگذاردم گفتند یا عبد الله این ریا است که تو میگوئی گفت
نی زیرانکه خدا تعالی میفرماید واما بنعمة ربک فحدث
وتوفیق بر طاعت وعبادت نعمت است چه تحدیث نکنم وشکر
نگذارم وقیل معناه حدث بالنبوة التی اتاک الله تعالی وهی اجل النعم و
الصحیح انها نعم جمیع نعم الله علیه یدخل تحته تعلیم القران والشرائع سورة الم نشرح
مکی است وهشت آیة است بیست وهفت کلمه است وصد حرف است

ربطا این سوره بسوره ضحی ظاهر است که هر دو سوره در بیان نعمت وشکر اند
بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم القول فی فضیلة من قرا هذه السورة قال علیه السلام من
قرا الم نشرح اعطی من الاجر کمن لقی محمدا مغتما ففرج عنه وقال علیه السلام
من قراها فکانما اشبع فقراء امتی وله بکل آیة قراها حلة یوم الحشر سورة الم نشرح
بسم الله الرحمن الرحیم الم نشرح لک استفهام برای انکار است صدرك
وانکار نفی اثبات بود فکانه قال شرحنا لک صدرک ولذا عطف علیه
ووضعنا اعتبارا للمعنی معنی این است اما کشاده نکرده ایم بعلم ومعرفت
برای تو سینه ترا ای محمد یعنی کشاده کرده ایم تا بار وحی تحمل کند واسرار جای
گیرد وغم دعوت وتبلیغ وغم امت وآخرت هم دروی بگنجد قیل الم نشرح
ای الم نشق قلبک یقال شرح اللحم ای اذا شققته معنی چنین شود اما
نشگافته ایم وغل وغش وحقد وحسد وکبر ولوث بشریت بیرون آورده ایم
یعنی جبرائیل ومیکائیل بفرمان ما آن بیرون آورده اند وقد ما روی ان
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لما مات ابوه وترک امه حاملة وکان
عادت القریش ان یسلموا اولادهم بالظئر دایه ام وقد جاءت الاظار من حوالی مکة
لاجل الرضاع شیر دادن وامه صلی الله علیه وسلم فلم تقبله امراة لکونه بلا اب فقبلته

امراة ضعيفة اسمها حليمة حاين لا تجد غيره ع م فلما اتت به وكان
لها حمار ضعيف مهزول صار بين الرسول عليه السلام قويا سمينا وكذلك
صارت اغنامها سمينة ذات لبن فعدت انه مبارك فربته عليه السلام
اربع سنين فجاء جبرائيل وميكائيل فعزلاه عن الصبيان وجعلاه على قفاه
فشقا بطنه واخرجا قلبه ووضعا في طشت ذهب وغسلاه بماء زمزم
وملاه بعلم وحكمة ورميا منه قطعة من علق وقال هذا حظ الشيطان
ثم التا بما كان فلما راى الصبيان ذلك اخبروا ظئره ان محمدا قتل فذهب
بطلبه فوجدته مصفر اللون فسئلته عن ذلك فقصى عليها القصة ورات
اثره على صدره فخافت عن عبد المطلب فجاءت به الى مكة فاخبر الله تعالى
بذلك ومن عليه وهذا خبر مشهور نكرته المعتزلة قوله الم نشرح
لك فان قيل اي فائدة في زياده لك والمعنى مستقل بدونه قيل فائدته
عرف في طريقة الابهام والايضاح لانه يفهم بقوله الم نشرح لك
ان ثم مشروحا ثم اوضح بقوله صدرك ما علم فيه وكذلك ذكر
وعنك وزرك ووضعنا عنك وزرك الذي انقض ظهرك
ما از عنا ر كراني تو انكه نشكست بشت ترا يعني نكاه داشتيم ترا از كناهان كه

فرزند آدم بدان كران بار ميشوند وشكستن پشت كنايه است از كمال
كراني آن بار ودشواري آن ونقول دور كرديم مابار اندوه كه در دل تو بود
از تقصيرات عمل پيش از نبوة يا اندوه نادانستن احكام وشرايع
يا اندوه مخالفت كافران ونقول بيغمبر عليه السلام اندوهي داشت
كه معلوم نيست وخداي تعالى ميداند از بس نهاد بر مصطفى عليه السلام
كه ان اندوه را از دل تو بر كرفتم ورفعنا لك ذكرك وبلند كردانيديم ما
مر ترا ذكر ترا يعني در مقامي كه ذكر من عز وعلا وذكر تو نيز باشد چنانچه در كلمه شهادت
ودر اذان واقامت وخطبه والتحيات ودر امر باطاعت واطيعوا الله
واطيعوا الرسول ومن يطع الله ورسوله والله ورسوله
احق ان يرضوه وفي المغني قال ذو النون هم الانبيا يجولون حول
العرش وهمة محمد عليه السلام فوق العرش فلذلك قال ورفعنا لك
ذكرك وقيل الذكر الشرف فان مع العسر يسرا ان مع العسر يسرا
فا تعليل مع جزاء شرط محذوف اي ان صابك عسر فاصبر وانتظر
اليسر لان مع العسر يسرا معني اينست اكر رسد ترا دشواري صبر كن
ومنتظر باش اساني را زيرا كه با هر دشواري اساني است بدانكه جمله

ثانیه اعنی ان مع العسر یسرا بر قول بعضی تاکید است مر جمله اولی را و بقوله
تعالی غیر یسر اولی است زیرا که نکره بعد نکره مقتضی مغایرت است و معرفت
بعد نکره یا بعد معرفه مقتضی اتحاد است پس مراد از عسر یکی باشد و از یسر دو بود
و لهذا انه بینی ابن عباس رضی الله عنهما بدین اعتبار گفته است ان لن یغلب
عسر یسرین یعنی هرگز غالب نباید یک عسر دو یسر را و هکذا قول الشاعر شعر اذا اشتدت بک
البلوی ففکر فی الم نشرح فعسر بین یسرین اذا ابلیتها فا
فرح ط جون زور آرد بتو عسر الم نشرح زجان بر خوان ط دو یسر افتاده با یک
عسر دل انجا خوش شادان ف فان قیل لو کان المراد فی الایه یسرین فما المراد بهما قیل یجوز
ان یراد بهما ما تیسر لهم من الفتوح فی ایام رسول الله و ما تیسر لهم فی ایام الخلفاء
و یجوز ان یراد بهما یسر الدنیا و یسر الاخرة کذا ذکره فی الکشاف و بقوله تعالی مراد از
عسر انجا ذلت است پس مراد از دو یسر یکی آن بود که ذلت ترا بخشیدیم و بخلق
اشکارا نکردیم و دیگر آن باشد که عفو کردیم سوال کلمه مع برای مقارنت است و مقارنت
اتحاد زمان است و اتحاد زمان یسر و عسر که هر دو ضد اند محال است جواب اجتماع
دو ضد بدو جهت ممکن است چنانچه گفته اند مسافر را در روزه داشتن
هم عسر و هم یسر است عسر ظاهر است که در وی مشقت و رنج است اما یسر در وی آن است

که موافقت با مسلمانان میشود و نیز بینی که گفته اند البلیة اذا عمت طابت انجا
نیز مومنان را هر چند که مشقت تنگدستی و فقر است اما یسر یافتن درجات
اخروی و یسر رجاء منفعت دنیوی است پس روا بود که مومنان را در یک زمان
بجهتی عسر باشد و بجهتی دیگر یسر بود و فی الکشاف فان قلت ان مع للصحبة فما
معنی اصطحاب الیسر و العسر قلت اراد الله ان یصیبهم بیسر بعد العسر الذی کانوا فیه بزمان
قریب فقرب الیسر المترقب حتی جعله کالمقارن للعسر زیادة فی التسلیة و تقویة
للقلوب قال بعض اهل التفسیر کان النبی و اصحابه فی ضیق و الکفار یطعنونهم
فنزلت هذه الایة فقال علیه السلام ابشروا اتیکم الیسر لن یغلب عسر
یسرین و فی حدیث اخر لو کان العسر فی حجر یطلبه الیسر حتی
یدخل علیه فیخرجه فاذا فرغت فانصب یعنی پس چون فارغ
شوی از دعوت کردن مردمان پس رنج بین در عبادت دیگر گویند چون فارغ
شوی از فرایض پس رنج بین در نوافل و بقوله تعالی جون فارغ شوی از نماز
پس رنج بین در دعا و بقوله تعالی جون فارغ شوی از مهمات خویش پس رنج بین در دعوت
حق و قیل فاذا فرغت من تبلیغ العلم فانصب فی العمل و قیل فاذا
فرغت من الغزو فاجتهد فی العبادت و قیل فاذا فرغت من العبادت

فانصب مخافة روحهم عليك وقرأ ابو السماك فرغت بكسر الراء وليست بفصيحة ومن البدع
ما روي عن بعض الرافضة انه قرأ فانصب بكسر الصاد اي فانصب عليا للامامة ولو
صح هذا للرافضي لصح للناصبي ان يقرأ هكذا ويجعله امرا بالنصب الذي هو بغض
علي وعداوته كذا في الكشاف والى ربك فارغب وبسوى پروردگار
خويش رغبت بكن امید خود از همه خلق ببر و بجز او ندخواه امید کن حاجت
خود از وی خواه و توکل بر وی کن وقری فرغّب ای رغّب الناس ای طلب
ما عنده فان قیل ما وجه اتصال هذه الآیة اعنی فاذا فرغت فانصب والی
ربك فارغب بما قبلها قيل لما عدّد عليه السلام نعمه السالفة ووعد
الآنفة بعثه على الشكر والاجتهاد في العبادات والنصب فيها ان يواصل
بين بعضها وبعض ويتابع ويحرص على ان لا يخلي وقتا من اوقاته منها
فاذا فرغت من عبادة ذنبها باخرى كذا ذكره في الكشاف سورة
والتين مكية است وهشت آیه است وسی وچهار کلمه است و صد و پنجاه حرف
ربط این سوره بسوره الم نشرح آنست که سوره الم نشرح در بیان
نعمت بر پیغمبر است وسوره والتین در بیان است نعمت بر کافه
و این تعمیم بر ... بعد تخصیص است القول في فضله من قرأ هذه السورة

قال عليه السلام من قرأ والتين اعطاه الله تعالى خصلتين العافية و
اليقين ما دام في الدنيا فاذا مات اعطاه الله من الاجر بعدد من قرأ هذه
السورة صيام يوم قال عليه السلام من قرأها فكانما تصدق بوزن جبل
النبات وله بكل آية قرأها سنون حسنة بسم الله الرحمن الرحيم
والتين والزيتون ایزد سبحانه وتعالی سوگند یاد کرد بانجیر که اشراف فواکه است
و میوه بهشت است و داروی خسته منیت و نافع است بسیار نفعت
داروی باز بسته است بواسیر را دفع کند و بلغم را کم کند و کرده را پاک گرداند
و سنگ مثانه را ببرد و بوی دهن را خوش کرداند و موی سر را دراز کند
و از فالج امان دهد و این انجیر مهتر آدم علیه السلام برگ چند ازو بجا
عورت خود را بپوشید و سوگند یاد کرد بدرخت زیتون که روغن وی نافع است
و داروی خورش مردم است و بو است او و برگ او داروی جراحات
و نیز درد شکم را فرو نشاند و این درختی مبارک است حق سبحانه و تعالی
او را شجره مبارکه خوانده و اول درختی که در دنیا رسته است زیتون است
و این درختی است که در زمین شام روید و آن منزل انبیاء و مقام
اولیاء است و مهتر ابراهیم علیه السلام این درخت را دعا برکت کرده است

واز ابن عباس رضی الله عنه مرویست که وی گفته است تین و زیتون
هر دو نام مسجد اند تین نام مسجد مهتر نوح است علیه السلام که در روی درختان
انجیر بوده اند هم ازین جهت او را تین نام کردند و زیتون نام مسجد بیت المقدس است
که در روی درختان زیتون بوده اند برین اعتبار او را نام زیتون کردند و
قال القرظی التین مسجد اصحاب الکهف والزیتون مسجد ایلیا و قال الضحاک
هما مسجدان بالشام قیل التین مسجد بیت الحرام والزیتون جبل بالشام و یقول
تین والزیتون هر دو نام کوه اند در زمین شام و نام ایشان بزبان سریانی
یکی را طور تینا و دوم طور زیتا میگویند و سمیا بهذا الاسم لانهما منبتا التین
والزیتون و یقول بعضی تین نام کوه است در بیت المقدس و زیتون نام کوه است در دمشق
واصح آنست که روایت کرده اند که مصطفی صلی الله علیه وسلم طبقی از تین هدیه
آمد بخورد چیزی ازان تناول کرد و مر صحابه را فرمود کلوا فلو قلت
ان فاکهة نزلت من الجنة لقلت هذه لان فاکهة
الجنة بلا عجم فکلوها فانها تقطع البواسیر وتنفع فی
النقرس و روایت از معاذ جبل رضی الله عنه من شجرة الزیتون فاخذه
منها قضیبا واستاک به وقال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول

نعم السواک

یقول نعم السواک الزیتون وهی من الشجرة المبارکة یطیب الفم ویذهب بالحفر
وسمت ابخر یقول هی سواکی وسواک الانبیاء و والطور سینین و سوگند یاد کرد
بطور سینین نام زمین است که این کوه آن زمین است و یقول بعضی مراد از
طور سینین طور سیناء است و این کوهی است که موسی علیه السلام بران می بود
و این در زمین شام است و موسی علیه السلام بدین کوه بشرف کلام حق
مشرف شده و یقول بعضی طور سینین سوگند است بکوهی درختناک و هذا البلد
الامین و سوگند یاد کرد بدین شهر امین یعنی سوگند کرد بمکه که امان دهنده است
در اندر کان خود را و فی تفسیر الثعلبی قیل البلد الامین دین الاسلام و قیل
المراد بهذه الاربعة المذکورة جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل قیل الکتب
الاربعة تورات انجیل زبور فرقان و قیل الخلفاء الراشدون صدیق
و فاروق و عثمان و علی رضی الله عنهم و قیل العزیمة والعقل والتوحید
والتشریع قال الامین و فی الکشاف والامین من امن الرجل امانة فهو
امین وامانته انه یحفظ من دخله کما یحفظ الامین ما یؤتمن علیه و یجوز
وامانة البلد
ان یکون فعیلا بمعنی مفعول من امنه لانه مامون لغوائله کما وصف بالامن
فی قوله حرما امنا بمعنی ذی امن لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم

الاربعه

این جواب قسم است معنی اینست سوگند میخورم بدین چیزها مذکور که اینه
بدرستی آفریدیم ما آدمی را در نیکوترین صورت و قامت و هیئت هیچ صورتی
نیکوتر و زیباتر از صورت آدمی نیست قال بعض المفسرین المراد من
الانسان ههنا الكافر اي خلقناه في احسن صورة ثم رددناه الى النار في اقبح صورة
وقيل المراد به الوليد او عتبة وقال مقاتل هو ابو جهل وقال ابن عباس رضي الله عنه
الانسان ههنا كلدة بن ابي الاسد اراد بقوله في احسن صورة عليه السلام وبقوله
ثم رددناه اسفل سافلين ابو جهل عليه اللعنة القول لا يجوز الانفصال
في التلاوة بل على التقديم دليل ما روي رجلا جاء من العراق فصلى المغرب
خلف بقر والتين نحو صل احسن تقويم ثم رددناه التغرقي الصلوة وقال
ان يوصل صفة النبي في اسفل السافلين بالالف واللام ثم رددناه
اسفل سافلين عطف است بر خلقنا و اسفل مفعول دوم است
ثم رددناه بتضمين معنی جعل ای ثم جعلناه اسفل سافلين
و این ماضی بمعنی مستقبل است معنی این است پس تر از آن باز گردانیم
آدمی را فرود ترین فرود شوندگان یعنی در دوزخ و این صورت که احسن
تقویم است زشت ترین صورت کردانیم از جهت ناشناسی و اختیار کردن

دیکر ذریه

دیگر معاصی الا الذين آمنوا وعملوا الصالحات فلهم اجر غير ممنون
مگر آنکه ایمان آورده اند و عملها صالح کرده اند ایشان را این صورت زشتی
بدل نکنیم بلکه در حسن و جمال ایشان بیفزاییم زیرا که مر ایشان راست مزد و ثواب
دایم که هرگز بریده نشود بر معنی استثناء مذکور متصل باشد و روا باشد که استثناء
منقطع باشد معنی چنین شود که آدمی را چشم بینا و دل دانا و زبان گویا و
قامت راست دادیم پس تر از آن رد کردیم سوی ارذل عمر آن وقت زوال
این قوتهاست در هنگام پیری و سستی و ضعیفی است چنانکه از وی هیچ
کار نیاید لیکن آنانکه ایمان آوردند و عمل صالح کردند ایشان قدر عمر دانستند
و آنرا در کار بستند تا آنکه هیچ او ای بیکار نکنند تا نشنیدند رسیدن ایشان بارذل
عمر زیان نکرد زیرا که ایشان را اجری و ثوابی غیر مقطوع است و لهذا گفته اند
هر کار در جوانی وقت عملی و وردی بوده باشد چون پیر و ضعیف و مریض گردد
و قوت آن نباشد که آن و ورد بجا آرد فرشته هر روز بنام او ثواب عمل و ورد
بنویسد بلکه بعد مردن نیز نویسند تا آنکه گفته اند حق سبحانه و تعالی فرشته را
بر گمارد تا نزدیک گور او تسبیح و تهلیل و تحمید مشغول باشد این ثواب بنام وی ثبت
کرده تا آنکه از گور بر انگیخته شود و نه بینی که در حدیث آمده است المولود

حتی یبلغ الحنث ما عمل من حسنة کتب لوالدیه وان عمل سیئة
لم یکتب علیه ولا علی والدیه فاذا بلغ الحنث وجری علیه القلم امر الملکان
اللذان معه لیحفظانه ویشدانه فاذا بلغ اربعین سنة فی الاسلام امنه
الله تعالی من الجنون والجذام والبرص فاذا بلغ خمسین سنة خفف الله علیه
حسابه فاذا بلغ ستین رزقه الله الانابة الیه فاذا بلغ سبعین احبه اهل السماء
فاذا بلغ ثمانین کتب الله حسناته وتجاوز عن سیاته فاذا بلغ تسعین
غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تاخر وشفعه فی اهل بیته وکان اسیر الله
فی ارضه فاذا بلغ ارذل العمر کتب الله له مثل ما کان فی صحته من الخیر وان
عمل سیئة لم یکتب علیه وفی روایت انه اذا مات صعد ملکان الی السماء
فیقول الله سمواتی مملوة بالملئکة ولکن اذهبا الی قبره وقوما عنده وسبحانی وکبرانی
وهللانی واکتبا ذلک لعبدی حتی ابعثه من قبره هذا معنی قوله فلهم
غیر ممنون وکذا فی تفسیر المغنی فما یکذبک بعد بالدین
فالباء فی بکلمه ما بمعنی من است و استفهام برای توبیخ است بمعنی ای الشیء
لا احد ان یکذبک و خطاب مر مصطفی راست علیه السلام معنی این آیت
چون ثابت که آدمی را از قطره نطفه نیکوترین صورت آفریدیم

بار ارذل

با ارذل عمر رسانیدیم و معلوم همه است که اعاده آهون است از بدایت پس کیست
که تکذیب میکند ترا ای محمد هنوز یعنی کیست که بعد وضوح دلایل بر بعث تکذیب
میکند و تواند بود که خطاب مذکور مر انسان را باشد بر وجه التفات از غیبت سوی
خطاب و کلمه ما بر حقیقت خود باشد و معنی چنین شود پس چیست که دروغ گو میکرداند
ترا ای آدمی بانکار روز جزا بعد وضوح دلائل الیس الله باحکم
الحکمین استفهام برای انکار است و انکار نفی اثبات است و این جمله تعلیل
مر توبیخ سابق را معنی اینست خدا تعالی حاکم ترین حکم کنندگان یعنی بهتر
که حکم کند در روز قیامت مر کافر را باسفل سافلین و مومنان را باعلی
علیین روایت کرده اند که چون حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم این
آیت خواندی بلی وانا علی ذلک من الشاهدین بر زبان راندی سورة اقرا
مکی است نوزده آیت است و هفتاد و دو کلمه است و دو صد و هشتاد حرف
ربط این سورة بسورة والتین آن است که سورة والتین برای بیان منت است
از خداوند تعالی بر بندگان او بخلق و آفرینش و بیان وعده شاکران است و سورة
اقرا نیز برای بیان منت است از خداوند تعالی بر بندگان در آفرینش و بیان
تعلیم است علم القول فی فضیلة من قرا هذه السورة قال علیه السلام من قرا اقرا

فكانما قرا المفصل كله قال عليه السلام من قراها اعطاه الله تعالى ثواب المجاهدين
وله بكل آية قراها وله بكل حرف نور على الصراط والله اعلم بسم الله الرحمن الرحيم
اقرا باسم ربك الذي خلق خلق الانسان من علق بخوان ای محمد بنام
پروردگار خود آنکه آفریده است همه چیزی که آفریده است آدمی را از خون
بسته فالمراد قيل علق جمع علقة والانسان انما خلق من علقة لا من علق كما قال
الله تعالى ثم من نطفة ثم من علقة في وجه الجمع قيل انما ذكر بلفظ
لان الانسان في معنى الجمع كقوله ان الانسان لفي خسر فبالحري ان يذكر بلفظ
الجمع بدانکه سوره اقرا اول سوریست که نازل شده است و این قول ابن عباس
وعایشه ومجاهد وعطا رضی الله تعالی عنهم اما جمهور مفسران برانند که اول سوره
فاتحه نازل شده است بعد ازان سوره قلم بعد ازان مدثر بعد ازان سوره
مزمل بعد ازان سوره ضحی است وسبب نزول این سوره آن بود که چون هنگام
بعثت پیغمبر علیه السلام ونزول وحی بروی نزدیک شد تنها ماندن وگوشه
گرفتن وی را خوش می آمد تا آنکه در کوه حرا رفتی وبذکر مشغول گشتی
روزی جبرائیل علیه السلام خود را به پیغمبر علیه السلام صورت خویش نمود پیغمبر
بیهوش شد چون از بیهوشی باز آمد جبرائیل گفت اقرا فقال رسول الله

صلى الله عليه وسلم

صلى الله عليه وسلم ما انا بقاري يعني من مردی قاری نه ام امی ام خواندن نمیدانم
رسول علیه السلام چون این سخن گفت جبرئیل علیه السلام مصطفی را بگرفت
حلقوم وی بفشرد تا آنکه مصطفی علیه السلام بیطاقت گشت پس بگذاشت
و باز گفت اقرا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما انا بقاري پس باز گرفت
مصطفی را وبفشرد تا آنکه طاقت از وی برفت باز بگذاشت وگفت اقرا
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما انا بقاري پس بار سیوم باز گرفت وبفشرد
تا آنکه مصطفی علیه السلام بیطاقت گشت باز بگذاشت وگفت اقرا
باسم ربك الذي خلق خلق الانسان من علق الى قوله
علم الانسان ما لم يعلم وگفته اند که بفشردن جبرئیل مصطفی را
برکت از بهر آن بود است که تا مصطفی از محسوسات ومالوفات
رها وجمله بیرون آید واز برای قبول وحی قابلیتی تمام واستعدادی کامل
در وی پیدا آید روایت کرده اند که جبرائیل علیه السلام پای بر زمین زد
چشمه از آب روان شد پس غسل و وضو کرد مصطفی را نیز فرمود تا وضو کرد
بعد ازان دو رکعت نماز بگذارد وپیغمبر علیه السلام نیز برابر او بگذارد
بعد ازان جبرئیل گفت که نماز را همچنین میگذار چنانچه دیدی پس ازان

رسول علیه السلام دو کان رکعت نماز میگزارد تا انگه پنج وقت نماز بروی فرض

گشت قوله باسم الجار والمجرور فی محل النصب علی الحال ای اقرا

مفتتحا بسم ربک یعنی قل بسم الله ثم اقرا الذی خلق سوال چرا مفعول خلق

اول را ذکر نکرده چنانچه ذکر کرد مفعول خلق دوم را جواب روا باشد که خلق

اول را تنزیل منزلهٔ لازم کنند بمعنی حصل منه الخلق گویند بر نوع جمله

خلق الانسان من علق بیان بعد الابهام از نجهت در ینجا مه اوینا ورده

عطف بر خلق اول نکرده روا باشد که مستانفه بود فی جواب ما خلق ویجوز

ان یقدر خلق کل شیء فیتنا ول کل مخلوق لا مطلق ولیس بعض المخلوقات

بتقدیره اولی من بعض فعلی هذا قوله خلق الانسان تخصیص

بالذکر من بین ماتنا وله الخلق لشرفه اقرا وربک الاکرم الذی علم

بالقلم علم الانسان ما لم یعلم اقرا مکرر است برای تاکید را وربک

مبتدا است الاکرم صفه اوست و موصول با صله اعنی الذی علم بالقلم

صفتی دیگر است علم الانسان ما لم یعلم خبر مبتدا است و روا بود که الاکرم

خبر مبتدا باشد و موصول با صله صفت او بود و قوله علم الانسان

ما لم یعلم بدل اشتمال باشد از علم بالقلم و وجه تعمیم بعد تخصیص

معنی این است بخوان و حال این است که پروردگار تو پروردگاریست که

بزرگوارتری همه بزرگواران است انکه بیاموخت شمارا نبشتن بقلم

که بقای دین و دنیا بقلم برنسبته است چنانچه گفته اند لولا القلم لما قام

الدین ولا صلح العیش یعنی اگر قلم نبودی پایینه نه دین قایم ماندی و نه

زندگانی صالح شدی و ابن زبیر خطا بجای علم بالقلم علم الخط بالقلم خوانده

قوله علم الانسان ما لم یعلم یعنی تعلیم کرد حق سبحانه و تعالی آدمی را

انچه نمیدانست آنرا از قران و شریعت و مصالح دین و منافع دنیا کلا

ان الانسان لیطغی ان راه استغنی راست است و درست است

براستی که آدمی هر آینه سرکشی میکند و از حق میگذرد و بدین که خود را مستغنی

می بیند و بی نیاز میداند یعنی عادت و طبیعت آدمی این است که چون او

بسنکاری شود بر پای خود نماند خاصیت دنیا و مال ان است که هر چند مال

زیاده شود سرکشی ورزد و بیفرمانی کند چنانچه خداوند تعالی میفرماید ولو

بسط الله الرزق لعباده لبغوا فی الارض ولکن ینزل

بقدر ما یشاء یعنی اگر فراخ میکرداندی خدا تعالی رزق مر بندگان

خود را هر آینه باغی میشوند در زمین ولیکن میفرستد باندازه انچه میخواهد

معنی

قوله ان راه اي راي نفسه فضمير الفاعل والمفعول عائد الى الواحد وذلك
خصائص من افعال القلوب يقال رايتني وعلمتني والروية بمعنى العلم ولو كانت
بمعنى الابصار لا تمتنع في فعلها الجمع بين الضميرين ان الى ربك الرجعى
الرجعى مصدرست و واقع شده است اسم ان الى ربك خبر اوست و جمله ايست نفس
در جواب شرط يكون عاقبة امر الانسان عند الطغيان معنى اينست بدرستي
سوی پروردگار تست بازگشت همه خلق طاغي و غير طاغي و اين كلام
متضمن وعيدست مر طاغي را يعني چون بازگشت همه خلق سوی خداوند
بس سبب آن جزا خواهد كرد و هر كه طاغي است و سزاوار خواهد داد ارايت
الذي ينهى عبدا اذا صلى ايا ديده تو يا ميداني تو آنكس را كه باز
ميدارد بنده را از نماز چون بنده نماز ميگذارد قوله ارايت خطابست
مر مصطفى را صلى الله عليه وسلم و مراد از عبد نيز مصطفى است عليه السلام و
درين التفاتست از خطاب بسوی غيبت و روا باشد كه خطاب مر غير معين را
و رايت اگر بمعنى ابصر بود يك مفعول طلب كند و اگر از افعال قلوب دارد دو مفعول
دوم محذوف باشد اي ارايت الذي ينهى عبدا اذا صلى كيف لم يطغى ذلك
الناهي و مراد از الذي ينهى عبدا ابو جهل است عليه اللعنة و وي چنانست

التفات

كه حضرت مصطفى عليه السلام در مسجد حرام نماز ميگذارد و ابو جهل خبر يافت
و از منزل خويش سوی مسجد حرام شتافت سخني بي ادبانه بر زبان آورد
و از گذاردن نماز در مسجد حرام ياران مصطفى عليه السلام بدان سخن غمناك گشتند
رسول عليه السلام فرمود كه اي ياران شما غمناك مشويد كه او مرا هيچ مضرت
رسانيدن نتواند والله لو دني مني لاختطفته الملئكة
عضوا عضوا يعني بخداي اگر ابو جهل نزديك من شود فرشتگان عضو عضو
او را بربايند يعني ذره ذره بكنند گفته اند كه بار ديگر رسول عليه السلام نماز
ميگذارد ابو جهل را خبر كردند از شرم وعيد خود نتوانست كه بيايد
چون بيامد و خواست كه نزديك رسول عم شود نتوانست في الحال باز
گشت و بشره وي متغير گشته بود گفتند چه شد ترا كه باز گشتي گفت ميان
خود و ميان محمد عليه السلام خندقي پر از آتش ديدم و اژدها دهان باز كرده
اگر يك قدم پيشتر نهادمي بسوختي و اژدها مرا فرو خوردي خداوند تعالى براي
نكوهش وي اين آيه فرستاد قال بعض المفسرين الاية نزلت في ان
امية بن خلف حين نهى سلمان الفارسي رضه عن الصلوة ارايت
ان كان على الهدى او امر بالتقوى ارايت ان كذب و تولى

الم يعلم بان الله يرى

ان كان على الهدى او امر بالتقوى نزلت هذه في الجزاء يعني كان على
تقديرا او امر بالتقوى الم يعلم بان الله يرى واعلم ان حرف
الاستفهام ذكر في جواب الشرط الثاني والجملة الشرطية وقعت مفعول
ثانيا لرأيت الشرطية الثانية مكررة زائدة للتوكيد **معنى** اين است اي
بيننده اگر محمد اكرم ابو جهل بر راه راست و فرمايد كافران را باسلام
آوردن بهتر بوده مر او را اگر جزا [illegible] مي بيني تو اي محمد اگر
تكذيب كند ابو جهل [illegible] و روگردانيدن از حق [illegible] و انفه [illegible]
الم يعلم ان ابو جهل كه خداى عز و جل مي بيند او را و ديدن خداى [illegible]
[illegible] از جزا دادن وي **وقال** [illegible]
ابو جهل [illegible] **قال** عليه السلام [illegible]
الم يعلم ابو جهل ان [illegible] محمد عليه السلام **كلا لئن لم**
ينته لنسفعا بالناصية ناصية لام لئن [illegible]
وان شرطيت لنسفعا با نون خفيفة [illegible]
[illegible] جواب شرط است **معنى** اين است [illegible]
[illegible] ابو جهل [illegible] رسول صلى الله عليه وسلم [illegible]

كاذبة خاطئة

[illegible] دروغ گوي [illegible] كار [illegible]
[illegible] حقيقت [illegible] وصف [illegible]
[illegible] دروغ گوي [illegible]
[illegible] **فليدع ناديه**
[illegible] فوله **سندع**
اي لنأخذنه على وجه [illegible] الى النار [illegible]
وفي [illegible] الخفيفة والمشددة وقرأ ابن مسعود [illegible]
[illegible] في المصحف الالف على حكم الوقف [illegible]
[illegible] الخاطئ [illegible] الخاطئ [illegible]
الخاطئ [illegible] والمخطئ [illegible]
[illegible] **فليدع ناديه سندع الزبانية** [illegible]
[illegible] ابو جهل [illegible]
[illegible] عليه السلام
[illegible]
[illegible] **روايت**

کرده اند که چون ابو جهل پیغمبر را علیه السلام از نماز گذاردن در مسجد حرام
باز داشت پیغامبر علیه السلام بر نهی او ملتفت نشد بر حکم عادت در مسجد حرام
برفت و در نماز مشغول گشت ابو جهل علیه اللعنة بشنید در غضب شد گفت
الم انهک یا محمد یعنی باز نداشته بودم ترا ای محمد از گذاردن نماز در مسجد
حرام پس پیغمبر علیه السلام نیز بر وی غضب کرد و کلمات تهدید گفت فقال ابو جهل اتهددنی
وانا اکثر اهل الوادی نادیا یعنی گفت ابو جهل با تهدید میکنی تو مرا ای محمد
وحال این است که من بسیارترین وادی ام از روی نادی یعنی از روی
یاری دهندگان و قرابتان پس در شان او این آیة نازل شد قوله نادیه
ذکر فی التفسیر النادی المجلس الذی یجتمع فیه القوم والمراد اهل الندی وقال
الاخفش نادیه ای عشیرته وقال ابن عمر رضی الله عنه نادیه ای ناصره وقال
الحسن نادیه ای جلساءه قوله الزبانیة جمع واحدها زبینة من الزبن و
هو الدفع والمراد ملائکة العذاب وهم ملائکة رؤسهم فی السماء
وارجلهم فی الارض **کلا لا تطعه واسجد واقترب** نیز انچه او میگ
اطاعت مکن او را یعنی ابو جهل را در ترک صلوة سجده بکن و نزدیک
چون بحضرت من بسجده کردن و در حدیث آمده است اقرب ما یکون

مایکون

بسم الله الرحمن الرحیم انا انزلناه فی لیلة القدر

بدرستی که ما فرستادیم در شب قدر از لوح محفوظ سوی آسمان
دنیا روایت کرده اند که جمله قرآن در شب قدر از لوح محفوظ
تا آسمان دنیا نازل شد بعد از انجا جبرئیل علیه السلام بر حسب حادثه
نجما نجما سوره سوره آیة آیة تا مدت بیست و سه سال بر رسول صلی الله علیه
وسلم آورد و نیز نزول توریت و انجیل و زبور و صحف موسی علیه السلام
اندرین شب بوده است و معنی لیلة القدر تقدیر الامور و قضاها و
بمعنی التقدیر اذا سمیت بذلک لشرفها علی سائر اللیالی وهی لیلة السابع
والعشرین من رمضان وعلیه الجمهور و نزدیک ابو حنیفه
رضی الله عنه شب قدر در ماه رمضان گردان است وصاحبین از بزرگی
سماع است که غره ماه در روز دوشنبه افتد شب قدر در شب اول سیوم
طلب باید کرد و اگر غره در روز دشنبه افتد شب قدر در شب پانزدهم و
سیزدهم طلب باید کرد و اگر غره در روز شنبه افتد شب قدر در شب
بیست یکم و بیست سیوم طلب باید کرد و اگر غره در روز چهارشنبه
شب قدر در شب بیست پنجم و هفتم طلب باید کرد و اگر غره در روز پنجشنبه

افتد شب قدر در شب پانزدهم و هفدهم طلب باید کرد و اگر غره در روز
جمعه افتد شب قدر در شب بیست و پنجم و بیست و هفتم طلب باید کرد و اگر غره در
روز شنبه افتد شب قدر در شب نهم و نوزدهم و بیست و نهم طلب باید کرد
و بعضی از علامات شب قدر آنست که البته دران شب قطره باران باشد و
واید سگ بانگ نکند و ذکر فی الخزانه ليلة القدر ليلة بلجة
ساكنة لا حارة ولا باردة ولا قارة تطلع الشمس صبيحتها ليس لها
شعاع كانها طست و در تفسير ابو طالب کرمانی آورده است که
پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده است بر شما باد بخوردن برنج
و جغرات در شب قدر بدرستی که خدا تعالی فرستاده است بر شما
شیر را از جوی های بهشت پس هر که بخورد برنج و جغرات در شب قدر
بیامرزد خدا تعالی گناهان او قدیم و جدید عمدا و خطا نهان
و آشکارا و هر که خواهد مزه طعام بهشت باید پس او بخورد
برنج با شکر وما ادرىك ما ليلة القدر ليلة القدر
خير من الف شهر و چه آگاهانید ترا ای محمد که شب چیست
یعنی چه فضل دارد بعده فضل او را بیان کرد فرمود که شب

قدر بهترست از هزار ماه که بی شب قدر باشد طاعت و عبادت یعنی
شب قدر بهترست از طاعت و عبادت هزار ماه ذکر فی المدارک
فی تخصیص هذه المدة ان النبي صلى الله عليه وسلم ذكر يوما رجلا
من بني اسرائيل لبس السلاح في سبيل الله الف شهر فتعجب المؤمنون
من ذلك وتقاصرت اليهم اعمالهم فاعطوا ليلة هي خير من مدة
ذلك الغازي ان الرجل فيما مضى ما كان يقال له عابد
حتى يعبد الله الف شهر فاعطوا ليلة ان احيوها
احق كانوا بان يسمعوا عابدين من اولئك العباد
تنزل الملائكة والروح فيها باذن ربهم من
كل امر سلام هي حتى مطلع الفجر فرود می آیند فرشتگان
و جبرائیل دران شب از آسمان هفتم تا آسمان دنیا تا زمین
باذن پروردگار خویش از برای هر کاری که حکم کرده است خدا تعالی
دران شب برای سال تا سال دیگر نیست آن شب مگر سلام و شب
خود سلام نبود ولیکن چون اندرین شب سلام بود بر وجه مبالغه
عین سلام گفت گفته اند اندرین شب بلائی نشود فرشتگان

با مومنان مگر آنکه سلام میکنند این شب سلام ازان گویند
که فرود می آیند فرشتگان اندرین شب مگر برای کاری که خداوند سلامتی
است یعنی خبر و رحمت است از فرستادن باران و فراخی روزی و
نصرت لشکرهای مومنان و زادن پسران و مادیان رحمت
اینهمه اندرین شب بود مگرو هات است ار سیدن جانها و شکستن
لشکرها و غرق شدن کشتیها و قحط و تنگی باران و زادن
دختران اندر شب براة بود هي حتی مطلع الفجر ان فضیلت شب
قدر از اول شب تا وقت طلوع فجر است قوله من کل امر ای
اجل کل امر قضاه الله تعالی لتلك السنة الی قابل
او معناه بکل امر فعلی هذا یکون من بمعنی الباء و قری
معناه مرة کل انسان بدانکه در من کل امر اگر وقف
پس سلام هي جملة اسمية بتقدیر خبر برای قصر باشد و بر وجه
مبالغه بمعنی ما هي الا السلام بود و اگر برای سلام وقف کنند پس
هي حتی مطلع الفجر را یک جمله گویند و اگر سلام هي یک جمله بود
پس حتی مطلع الفجر خبر مبتدء محذوف یعنی ای ذلك حتی

مطلع الفجر

مطلع الفجر قوله والروح مراد از روح اینجا بقولی فرشته است
که سر او زیر عرش است و پایهاء او در ثری است و او را هزار سر است
در هر سری هزار روی است و در هر روی هزار دهن و در هر دهنی
هزار زبان و در هر زبانی بلغت مختلف خدا را تسبیح میگوید
و بقولی مراد از روح رحمت است وقیل الروح خلق من الملائکة
لا یراها الملائکة الا تلك اللیلة وقیل الروح جنود
من جنود الله لیسوا بملائکة لهم رؤس
وایدی وارجل یاکلون الطعام وقال مجاهد هم
خلق علی صورة بنی ادم وقال الحسن هم بنو آدم
وتقدیره ذی الروح وقال عطیة هي ارواح الناس یقوم
ملائکة فیما بین النفختین قبل ان یراد الی اجسامهم
وقیل هو جبرائیل علیه السلام وهو الاصح قوله
مطلع قری بفتح اللام وکسرها والمعنی واحد سورة
لم یکن مکی است و بقولی مدنی است هشت آیه است نود و چهار
کلمه است سیصد و نود و شش حرف است ربط این سوره بسوره

قدرانست که سورة قدر برای بیان فضیلت شب قدرست و
نزول قران دروی است ودرسورة لم یکن بیان مدح مومنانست
بفرستادن قران برایشان ومذمت کافران است ودروی وعید
منکران قران است القول فی فضلة من قرء هذه السورة
قال علیه السلام من قرء لم یکن کان یوم القیمة مع
خیر البریة مستقرا ومقیلا بسم الله الرحمن الرحیم
لم یکن الذین کفروا من اهل الکتب منفکین
حتی تاتیهم البینة نبودند انکسانیکه که کفر ورزیدند
از اهل کتاب ومشرکان یعنی یهودان وترسایان وبت پرستان
بازمانندگان از کفر انکه بیاید برایشان البینة یعنی حجتی پیدا
قوله کفروا بمحمد صلی الله علیه وسلم وقوله منفکین ای منفصلین
عن الکفر وحذف صلة منفکین لما ان صلة الذین تدل علیه قوله
حتی تاتیهم البینة للمستقبل بمعنی الماضی ای اتیهم البینة
ومعنی البینة الحجة الواضحة والمراد ههنا محمد صلی الله
علیه وسلم لما روی ان الکفار من الفریقین اعنی اهل

منفکین

الکتاب

الکتاب وعبدة الاوثان یقولون قبل مبعث النبی صلی الله
علیه وسلم لا ینفعک مما نحن علیه من دیننا ولا
نترک حتی یبعث النبی الموعود الذی هو مکتوب فی
التوریة والانجیل صفته وهو محمد الرسول صلی
الله علیه وسلم فلما بعث اسلم بعض وثبت علی
الکفر فحکی الله ما کانوا یقولونه قال الامام الزاهد فی
تفسیر هذه الایة نبودند کافران مکه از اهل کتاب ومشرکان عرب
بازایستند از کفر تا انگاه که بیاید بایشان امد رسول صلی الله علیه وسلم
حاصل آنست که اهل کتاب ومشرکان عرب برکفر بودند واز
کفر برنگشتند تا انگاه که رسول بیاید انگاه بعضی بگرویدند
واز کفر برگشتند رسول من الله یتلو صحفا مطهرة
فیها کتب قیمة بدل من البینة وفی قراة عبد الله رسولا
فیکون حالا من البینة ومن الله صفة وکذلک یتلو معنی
اینست آن حجت پیدا رسولیست از خدای که میخواند برایشان
صحیفها پاک وپاکیزه از عیوب وتناقض وزلل وغلط ودروغ

و دران صحیفها کتابهای اند درست مستقیم راست یا آنکه مراد از صحف
اینجا قرآن است و قرآن را مصحف ازان گفت که مروی معانی همه صحفها
پیشان است و مراد از کتب احکام و مواعظ و امثال است و فی الکشاف
انما سماها کتبا لما فیه من السور کانه جعل کل سورة کتابا او اخرجه مخرج
الجمیع تعظیما کقوله یا ایها الرسل وما تفرق الذین اوتوا الکتب
الا من بعد ما جاءتهم البینة و پراکنده نشدند آنانکه داده شده اند
کتاب یعنی یهود و ترسایان مگر از پس آنکه بیامد ایشان را حجتی بینه یعنی رسول
و قرآن پس بعضی منکر شدند پیغمبری او را از حسد و حب ریاست و بعضی ایمان
آوردند حاصل آنست که بالا گفته ایم یهود و نصاری پیش از آمدن مصطفی
صلی الله علیه وسلم میان خویش متفق بودند که چون پیغمبر آخر الزمان بیاید
ما بر وی ایمان آریم پس منتظر بآمدن پیغمبر بودند چون پیغمبر علیه السلام بیامد
ایشان متفرق گشتند و اختلاف کردند بعضی ایمان آوردند و بعضی نبوت
مصطفی را منکر شدند حسد کردند و عداوت پیش آوردند حق را بجهت ریاست
پس پشت انداختند قوله وما تفرق الذین اوتوا الکتب
ذکر صاحب الکشاف لما ادی تفرقهم عن الحق وانقشاعهم عنه او تفرقهم فرقا

فمنهم من آمن ومنهم انکر فان قیل لم جمع بین اهل الکتاب و
المشرکین اولا ثم افرد اهل الکتاب فی قوله وما تفرق الذین اوتوا
الکتب قیل جمع بینهم لانهم کانوا علی علم به لوجوده فی کتبهم فاذا
وصفوه بالتفرق عنه کان من لا کتاب له ادخل فی هذا الوصف ای
وصف التفرق وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین
له الدین حنفاء ویقیموا الصلوة ویؤتوا الزکوة وذلک
دین القیمة و فرموده نشدند اهل کتاب و مشرکان او جمع اسم سابق
در کتب پیشین مگر برای آنکه پرستند خدا را یگانگی در انحال که اخلاص
کننده باشند برای او دین یعنی شریک نکردانند کسی را در عبادت او در حال
که برگشته باشند از همه کیشها یعنی از همه دینها باطل و در روی آورده باشند
بمسلمانی برای آنکه بگذارند نماز را و بدهند زکوة را و آن دین ملت راست است
بر معنی القیامة صفة باشد مر ملة مقدر را ای وذلک
دین الملة القیامة و روا بود که قیم بمعنی قایم باشد پس موصوف
جماعة تقدیر کنند ای وذلک دین القیامة بالتوحید و فی ذلک
الدین وصف الدین بالقیم والهاء للمبالغة وقرا ابن مسعود رضی الله

عنه الان ليعد والله والمعنى بان يعبد والله قوله حنفاء اي
مؤمنين بجميع الرسل مائلين عن الاديان الباطل ان الذين كفروا
من اهل الكتب والمشركين في نار جهنم خالدين
اولئك هم شر البرية ان الذين امنوا وعملوا الصلحت
اولئك هم خير البرية الجملة مستانفة في جواب ما
يلحق الذين كفروا من اهل الكتب والمشركين عذاب معنى
اينست بدرستي آنانكه كافر شدند از اهل كتاب و مشركان در آتش
دوزخ جاويد باشند ايشان بدترين خلق اند كه صانع خود را نه
شناختند با آنكه استعداد شناختن داشتند لاجرم كافران بدترين
خلق باشند نه بيني كه جاي ديگر فرموده است ان شر الدواب
عند الله الذين كفروا يعني بدترين جنبندگان نزديك خداي كساني
اند كه كفر ورزيدند و صانع خود را نشناختند قوله ان الذين
امنوا وعملوا الصلحت اولئك هم خير البرية بدرستي آن كساني كه ايمان
آوردند و عمل صالح كردند ايشانند بهترين خلق البرية الخلق وقرء
نافع البريئة بالهمزة والقرء بالتخفيف والنبي والبرية مما تهمز الاستعمال

على تخفيفه ورفض الاصل وقرا خيار البرية وهو جمع خير كجياد
جمع جيد وطياب جمع طيب والبرية ماخوذة من برا الله الخلق
والاية تدل على فضل المؤمنين من البشر على الملئكة قال ابو هريرة
رضي الله عنه المؤمن اكرم عند الله تعالى من الملئكة الذين عنده
ويقول برية ماخوذ است از بري و بري خاك است پس معنى از وي
آفريدگاني است كه اصل ايشان از خاك است فرشتگان در اينجا نمند
جزاؤهم عند ربهم جنت عدن تجري من تحتها الانهر
خالدين فيها ابدا رضي الله عنهم ورضوا عنه ذلك لمن
خشي ربه الجملة مستانفة في جواب جزاؤهم معنى اينست
اينست جزاي ايشان نزديك پروردگار ايشان بوستانهاي اقامت
و قرار است يعني هر كه در آن در آمد مقيم گشت و جاويد ماند
روان شوند زير آن بوستانها جويها در آنحال كه جاويد باشند
مومنان در وي هميشه خشنود است خداوند تعالى از ايشان
بايمان كه بوي آورده اند بعملها كه كرده اند و خشنودند اين
بندگان از وي بدان ثواب كه يافتند از وي آن خشنودي

وآن عطا که یاد کردیم وعده است از خداوند تعالی مر آنکس را که بترسد
از بر ورد کار خود وطاعت از بهر رضای خدا تعالی کند **سورة**
زلزلة مکی است هشت آیة است وپنجاه وسه کلمه است وصد وچهل
ونه حرف است ربط این سورة با سورة لم یکن آنست که در
سورة لم یکن معامله مومنان وکافران وبیان جزای ایشان
است ودر سورة اذا زلزلت بیان تخفیف جزا است **القول**
فی فضله من قرا هذه السورة **قال** عم من قرا اذا زلزلت الارض
کان کمن قرا سورة البقرة واعطی من الاجر کمن قرا ربع القرآن
قال علیه السلام من قراها فله من الاجر مثل اجر داود علیه السلام
وکان فی الجنة رفیق داود عم ویفتح الله بکل آیة قراها من قرءه
بابا من الجنة **بسم الله الرحمن الرحیم**
اذا زلزلت الارض زلزالها اذ ظرف است مر تحریک را والها
مضاف است کو جمله که بعد اوست **معنی** اینست چنبانیده
شود زمین جنبانیدنی سخت تا شکسته وریزه شود وفراز
بانشیب راست کردد ونزول الآیة فی منکر البعث یسئلون متی

الساعة فاخبر الله عن کیفیتها لیتنبهوا لها ویستعدوا لها والارض
زلزلتان زلزلة هی الرجفة مات فیها الخلق وزلزلة هی الرادفة
بعثوا فیها وبین الزلزلتین اربعون سنة **قیل** نزول الایة بعد
مضی بعض الیل قوله زلزالها قری بفتح الزاء وکسرها فالمکسور مصدر
والمفتوح اسم ولیس فی الابنیة فعلال بالفتح الا فی المضاعف
کالوسواس والقلقال وفی الکشاف فان قلت ما معنی زلزالها
بالاضافة قلت معنی زلزالها الذی تستوجبه فی الحکمة ومشیة الله
وهو الزلزال الشدید الذی لیس بعده ونحو قولک اکرم التقی
الکرامة واهن الفاسق اهانته **واخرجت الارض اثقالها** و
بیرون آورد زمین بارهای خویش یعنی آنچه در روی بود از مردگان
وکنجها ودانها واین در نفخه دوم خواهد بود اثقالها جمع ثقل
والثقل متاع البیت وجعل ما فی جوفها من الموتی والکنوز
اثقالها لان الارض تثقل بهم وسمی الجن والانس ثقلین لذلک **وقال**
الانسان مالها وکوید مردم کافر چیست مر این زمین
که نهفتها خود را بیرون می افکند والمراد من الانسان ههنا

لکافر فاما المؤمن فیقول حین خرجت الارض اثقالها هذا ما وعد
الرحمن وصدق المرسلون یومئذ تحدث اخبارها بان ربک
اوحی لها بدل من اذا زلزلت الارض معنی اینست آن روز
حکایت کند زمین خبرها خود را بسبب آنکه پروردگار تو وحی کرده است
مراورا یعنی الهام کرده است مراورا خبرها خویش گوید و فی اسعید عن
وسئل رسول الله صلی الله علیه وسلم عن خبرتها فقال تشهد علی
کل واحد بما عمل علی ظهرها یعنی گواهی دهد زمین بر هر یکی آنچه کرده
باشد هر یکی از طائفه معصیت بر وی گفته اند که زمین را یکبار داد امکان
علم است بحدی که نام گوید و وقت گوید و جای گوید و کار گوید ولیکن
گفتار وی بزبان حال بود نه بزبان قال و روا بود که خداوند تعالی
در وی قوة نطق پیدا کند یعنی بحقیقت نطق بخشد فیخبر بما عمل علیها من خیر و شر
وقیل الارض تبکی بموت المطیع وتسر بموت الکافر یعنی زمین میگرید بمرگ
هر مطیع و شادی میکند بمرگ کافری و در حدیث آمده است تبکی الارض بموت
المؤمن موضع سجوده اربعین یوما یعنی میگرید زمین بموت المؤمن سجده
گاه وی چهل شبانروز قوله بان ربک اوحی لها متعلق بقوله تحدث

ای تحدث

ای تحدث اخبارها بسبب اخبار ایحاء ربک لها ای الیها وامره ایاها
بالتحدیث ویجوز ان یتعلق بقوله اخرجت الارض اثقالها و
روا بود که متعلق باشد مرفال مقدر که معنی چنین شود که چون
گواهی میدهد زمین بکردار آدمی گوید آدمی مالها چیست مر این زمین
که گواهی میدهد فقال الملک بان ربک اوحی لها یومئذ یصدر
الناس اشتاتا لیروا اعمالهم ظرف لیصدر و اشتاتا حالا من فاعل
یصدر الناس والجملة مستانفة فی جواب کیف یصدر الناس ولم یصدر الناس
یومئذ فقال یومئذ یصدر الناس اشتاتا لیروا اعمالهم معنی اینست
آن روز که جنبانیده شود زمین جنبانیدنی سخت بیرون آیند مردمان
از گورها خویش سوی جایگاه در آنجا پراکنده گشتند فرقه فرقه
گروه گروه تا نمودار کرده شوند عملها ایشان یعنی جزء عمل ایشان و قری
لیروا بفتح الیاء یعنی تا به بینند جزاء عملها خویش قال ابو بکر الواسطی
کتاب الملتقط لما قرات هذه الآیة یوم نحشر المتقین الی الرحمن
وفدا ونسوق المجرمین الی جهنم وردا فی مجلس یحیی بن معاذ الرازی
ره فقال یحیی یا ایها الناس مهلا مهلا اذا تحشرون الی الموقف

حشرا حشرا ونوقفون بين يدي الرحمن فردا فردا وتسئلون عما فعلتم
حرفا حرفا ويقرب الاولياء الى الرحمن وفدا وفدا ويردون العاصون
الى عذاب الله وحدا وحدا وكلا اذا دكت الارض دكا دكا وجاء ربك و
الملك صفا صفا وجيء يومئذ بجهنم ويلا وويلا اخواني الويل لكم في يوم كان
مقداره خمسين الف سنة يوم الراجفة ويوم الازفة ويوم
الندامة ويوم الحسرة ويوم المناقشة ويوم المحاسبة ويوم المسألة
ويوم الموازنة ويوم الزلزلة ويوم الصيحة ويوم النشور ويوم الثبور
ويوم ينظر المرء ما قدمت يداه ويوم التغابن ويوم يصدر الناس
اشتاتا ويوم تبيض وجوه وتسود وجوه ويوم لا يغني عنهم
كيدهم شيئا ولا هم ينصرون ويوم لا يجزي والد عن ولده ولا مولود هو
جاز عن والده شيئا ويوم كان شره مستطيرا ويوم لا ينفع الظالمين
معذرتهم ويوم تاتي كل نفس تجادل عن نفسها ويوم تذهل كل مرضعة
عما ارضعت ويوم تبدل الارض غير الارض والسموات مطويات
وبرزوا لله الواحد القهار ويوم القارعة ويوم يكون الناس كالفراش
المبثوث وتكون الجبال كالعهن المنفوش ويوم الطامة ويوم

الصاخة

الصاخة ويوم ياتي لا تكلم نفس الا باذنه فاهل الجنة في الجنة يتلذذون واهل
النار في النار يعذبون فليت شعري من اي الفريقين انا فمن
يعمل مثقال ذرة خيرا يره پس هر كس عمل كند مقدار ذره نيكي را
ببيند آنرا يعني جزاء آنرا اگر معاذ الله بسبب كفر عمل وحبط نشده
باشد واين تمثيل است يعني اگر چه در قلت همچون ذره بود يعني
همچون مورچه خورد يا همچون ذره شعاع آفتاب باشد ضائع
ومهمل نرود جزاء بيشك ببيند ومن يعمل مثقال ذرة شرا يره
وهر كه بكند مقدار ذره بدي را به بيند آنرا يعني عذاب بدي به بيند
اگر بتوبه يا عفو خداي آن بدي محو نشده باشد سوال از عموم من
يعمل در هر دو محل لازم مي آيد كه نيكي كافر نيز موجب جزا باشد
وبدي مومن نيز عفو پذير نبود وليس كذلك جواب از نيكي
هم در دنيا ظاهر ميشود وجزاء آن همين جا ميبيند وبدي مسلمانان
هر چند كه عفو شود اما اثر اين از نقصان مرتبه ميشود قوي
در دنيا ظاهر ميگردد پس جزاء نيكي وبدي مهمل نيست
وقيل الاية الاولى في حق المومنين والاخرى في حق الكافرين

فالمعنى فمن يعمل من فريق السعداء مثقال ذرة خيرا يره ومن
يعمل من فريق الاشقياء مثقال ذرة شرا يره وقال مقاتل نزلت
هذه الآية في شان رجلين بالمدينة كان احدهما يستقل ان يطي
السائل التمرة والكسرة والجوز ويقول ما هذا بشيء وكان اخرهما
يهون بالذنب اليسير كالكذب والغيبة والنظرة ويقول ليس علي من هذه
شيء وانما وعد الله النار على الكبائر فانزل الله تعالى فيهما هذه
الآية وروي ان الصفقة الفزو وفد الى النبي صلى الله عليه وسلم
ليستقرئه فقرأ هذه الآية فقال حسبي حسبي لا ابالي ان لا اسمع غيرها
وروي انه عليه الصلوة والسلام قرا هذه الآية واعرابي جالس عنده
مع الصحابة فقال يا رسول الله من مثقال ذرة خيرا يره ومن يعمل
مثقال ذرة شرا يره قال عليه السلام نعم فقال الاعرابي واسوءتاه
مرارا ثم قام وهو يقولها فقال عليه السلام لقد دخل في قلبه الايمان
وروي ان رجلا اتى النبي صلى الله عليه السلام فقال يا رسول الله
علمني من القرآن فامر علياً رضي الله عنه ان يعلمه من القرآن فعلمه
السورة فلما بلغ الرجل الى هذه الآية فقال يا علي حسبي فقال

عليه السلام

عليه السلام يا علي عه فقد فقه الرجل سورة العاديات مكي است يازده
آيه است وچهل كلمه است وصد وبيست وسه حرف است ربط اين سوره با
سورة زلزلت آنست كه در هر دو ذكر قيامت وجزا است القول
في فضلة من قرأ هذه السورة قال عليه السلام من قرأ سورة
العاديات اعطي من الاجر عشر حسنات بعدد من بات بالمزدلفة وشهد
جمعا قال عليه السلام من قرأ هذه السورة فكانما كلم نسيم من امتي
واعطي بكل آية حديقة في الجنة بسم الله الرحمن الرحيم
والعاديات ضبحا ايزد تعالى سوگند ياد كرد بكيبانان غازيان
كه دونده اند در غزا در انحال كه نفس بر آرند در هنگام دويدن نفس
بر آوردن الضبح صوت الخيل اذا عدوا وبقولي سوگند بشتران
حاجيان كه در وقت دويدن از عرفات سوي مزدلفه واز
مزدلفه سوي منا نفس بر مي آرند واين قول امير المومنين علي است
رضي الله عنه وعن ابن عباس رضي الله عنهما انه قال كنت
جالسا في الحجر فجاء رجل فسالني عن العاديات ضبحا ففسرتها بالخيل
فذهب الى علي رضي الله عنه وهو تحت سقاية زمزم فسأله وذكر له ما قلت فقال

ادعه لي فلما وقفت علیه فقال نفتي الكلس بمال العلم لك والدلیل
ان كانت لاول غزوة في الاسلام بدر وما كان بها الا فرسان فرس
للزبیر وفرس للمقداد فالعادیات ضبحا الابل یعدون من عرفة
الى المزدلفة ومنها الى منى فهذا قول علي رضي الله عنه فان قیل الضبح
لا یكون الا للفرس والكلب والثعلب دون الابل فهذا یدل على ان المراد
من العادیات الخیل قیل هذا القول البعض ولو سلم فنقول استعیر الضبح
للابل كما استعیر المشفر والحافر للانسان والشفتان للمهر وهو
الثورة وامثاله في ذلك وسبب نزول این سوره آن بود كه پیغمبر علیه السلام
جماعتی را از یاران در قبیله بنی كنانه فرستاده بود و منذر
بن عمرو التمیمی را بر ایشان امیر كرده بود و ایشانرا فرموده كه در
فلان روز وقت صبح باید كه آنجا رسید و غارت كنید و در فلان
یمن بار رسید یاران می رفتند ناگاه در اثنای راه آبی عظیم پیش آمد
و در گذشتن از آن آب درنگ شد مدتی كه رسول علیه السلام بجهة
بایشان قول كرده بود در رسیدن نتوانستند منافقان زبان
دراز كردند و بایكدیگر گفتند كه رسول آن جماعت را در فلان

قبیله فرستاده بود و هنگامی ایشان را نهاده بود بدان هنگام
نرسیدند معلوم میشود كه همه هلاك گشتند رسول علیه السلام
از دیر آمدن ایشان غمناك گشت حق سبحانه وتعالى در ضمن مدح غازیان
و ذكر اسبان ایشان در جماعت دشمنان از حال آن جماعت
خبر آگاه نمود تا رسول صلى الله علیه وسلم بكفت رضا فقان ناخوش
نكردد فالموریات قدحا پس سوگند بآوردن بیرون آرنده آتش جهانندگان
از نعل و سمها خویش یعنی سوگند باسپان كه میدویدند در زمین
سنگلاخ كه از میان سنگ و سم ایشان آتش می جهد قوله الموریات
من الایراء وهو اخراج النار والقدح الصك والانتصاب قدحا یفعل
مقدر ای تقدحت قدحا فالمغیرات صبحا فاثرن
به نقعا فوسطن به جمعا پس سوگند باسپانی
كه غارت كنند كافران یعنی بسبب غارت كردن غازیان در وقت
صبح و روا بود كه موصوف مغیرات جماعت غازیان باشند ای سوگند
بجماعت غازیان كه در وقت صبح بر كافران می رسند و ایشانرا
غارت میكنند پس بیرون می انگیزند در آن مقام غارت غبار را پس در می

آرند اسپان سواران خود را در وقت حرب در میان جمع کافران قوله
فاثرن قری بالتخفیف والتشدید فمعناه بالتخفیف فهیجن
وبالتشدید فاظهرن والباء فی به بمعنی فی فان قلت لم یتقدم
ههنا فعل فعلی ای فعل عطف قوله فاثرن قلت هی
معطوف علی الفعل الذی وضع اسم الفاعل موضعه لان المعنی
واللاتی غدون فاورین فاغرن فاثرن وقوله فوسطن قری
کذلک وجمعا مفعول القول فوسطن بمعنی توسطن ان
الانسان لربه لکنود اینجمله با معطوفات خود
جواب قسم است معنی اینست سوگند می خورم بدین چیزها
مذکور بدرستیکه مردم مرنعمت پروردگار خود را هر آینه کفر است
یعنی بسیار ناسپاسی میکند وشکر بجا نمی آرد ویقول کنود آنرا
گویند که همیشه از خداوند خود گله کند ونعمتهای بیشمار فراموش
کرداند ومصیبتها و بلاء شمار پیش خلق عرض کند یعنی
هزار هزار نیکی را بیک مصیبت فراموش کرداند وبحکم خداوند
ومنعم خود خرسند نشود وقیل الکنود بدانکه کنود مع...

وبدن

وبت بنی مالک البخیل وبت مفرور بیعه الکنود الکفور قال ابن
عباس والحسن رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال الکنود الذی
یاکل وحده ویضرب عبده ویجیع اهله ویمنع رفده ولا یعطی الا نجبت
فی قومه والآیة نزلت فی شان قرط ابن عبد الله وعبد الله ابن ابی وفی
فی شان ولیدین مغیرة وانه علی ذلک لشهید وبدرستیکه آن
مردم ناسپاس بر ناسپاسی خود هر آینه گواه است یعنی در روز قیامت بر ناسپاسی
خود گواهی داد چنانچه جای دیگر فرمود یوم تشهد علیهم السنتهم
وروا بود که ضمیر انه عائد باشد بر خداوند تعالی یعنی بدرستیکه خداوند تعالی
بر کردار این مردم ناسپاس هر آینه گواه است واین وعید است یعنی بروی
پوشیده نیست جزا خواهد داد وهذا کما قال الله تعالی والله شهید علی
ما تعملون وانه لحب الخیر لشدید الخیر ههنا بمعنی المال
کما قال الله تعالی ان ترک خیرا ای مالا وقال لا یسام
الانسان من دعاء الخیر ای المال معنی اینست بدرستیکه آن
مردم ناسپاس از جهت دوستی مال هر آینه سخت است یعنی بخیل است
ویقول حریص است ای عزیز حقیقی عظیم ودریغی فخیم بود که دل خود را

که آینهٔ جمال بیچون و مهبط انوار الهی و معدن اسرار نامتناهی و عرش
حق تعالی بزنگار حب و حرص دنیاء جیفهٔ کثیفهٔ فانی مکدر و بی صفا گردانی
و آن عرش را چون فرش پایمال هموم و غموم دنیاء دنی و اشتغال لایعنی
سازی و بقول حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم نبرد زی قال النبی
صلی الله علیه و سلم قلب المؤمن حرم الله وحرام علی حرم الله تعالی ان
یلج فیه غیر الله یعنی دل مؤمن حرم خدای تعالی است ای محل اسرار و انوار
و معرفت و شوق حق تعالی و حرام بر حرم خدا تعالی که در آید و درو
غیر خدا تعالی مقصود ازین سخن آنست که مردم را شاید و باید
که دل خود را بغیر خدا تعالی نیالاید و در پاسبانی درهها تکن مبالغت
نماید تا غیر حق بدلش در نیاید قال النبی صلی الله علیه و سلم حاکیا
عن الله تعالی من رضی عنا بدنیاه فعجلنا له منها واوصلنا الیه بلوه
ولکن الغرفة قصاره والجحیم ماواه گفت رسول علیه السلام
حکایت از خداوند تعالی هر که راضی شود از ما بدنیا یعنی بدنیا
اکتفا کند و از طلب حسب جوی ما و از غم وصال و ماتم هجران
ما باز ماند تعجیل او را آرزوی وی بر نهم بر دو شهوات او ولیکن

جرای

جرای با بود نهایت او دوزخ جای او زهی ماتم هجران و زهی حسرت
بی پایان که از حق تعالی دور و مهجور ماند و بدنیا مغرور و مسرور
میشود وای هزار وای نه امکان گذاشتن دنیا و نه سبیل پیوستن قال
النبی صلی الله علیه و سلم الدنیا حلوة خضرة وان الله مستخلفکم فیها
فناظر کیف تعملون یعنی هر آینه دنیا شیرین و زیبا و دلرباست و
خدا تعالی متخلف شماست یعنی یکی را میبرد و بجای او دیگری می
آرد و یکی را جاوید در دنیا نمیگذارد پس خدا تعالی ناظر عمل شماست که تا
چگونه میکنید نیک و یا بد این حدیث حث است بر آنکه مردم را
نشاید که بلذات و شهوات و زیبایی و دلربایی دنیا دون که منظر
او سراب و مسکن او خراب بود و آخر نا چیز بود و وجود او آخر معدوم
شیرینی او آخر تلخ لطف او همه قهر داد او همه بیداد دنیا او همه
بر باد او نبوده او بی پایان درد او بی درمان ظاهر او چون
ظاهر حنظل زیبا و دلربا و باطن او چون باطن حنظل تلخ
زشت است فریفته و مغرور شود و آنرا ماوی و مسکن خود سازد
و بزیبایی و دلربایی وی بر دارد افلا یعلم اذا بعثر ما فی

القبور وحصل ما في الصدور فا عاطفه است و معطوف عليه
محذوف است اي الا ينظر الانسان افلا يعلم او ما اولى بمعنى
من اي اذا بعثر من في القبور وذكر من بلفظ ما لمن كلمة ما في
الصدور معنى اينست آيا نمي نگرد آن مردم نا سپاس پس نمي
دانند يعني خواهد دانست چون بر انگيخته خواهد شد هر كه
در گورهاست و حاصل كرده خواهد شد آنچه در سينه هاست از نيتهاء
نيك و بد و كينه و حسد و جز آن قوله بعثر من البعثرة وقرئ
بحثر معناه بعث قوله حصل قرئ بالتخفيف والتشديد معناه
بالتخفيف جمع في الصحف ما في الصدور و بالتشديد اظهر
ما في الصدور من الخير والشر ان ربهم بهم يومئذ لخبير
بدرستي كه پروردگار ايشان بديشان يعني بكارهاء ايشان و
حال ايشان در روز قيامت بتحقيق آگاه است و آگاهي بجان ايشان
كنايه است از جزا دادن ايشان زيرا كه جزاء دادن
از آگاهي بر اعمال و تخصص آن روز از جهت شرف آن روز است
بر آنكه لخبير خبر ان است و آمدن لام بر سر وي علم يعلم

در آن از روي لفظ باز داشته و متعلق گردانيده زيرا كه يعلم اگر در
در لفظ عمل ميكردي بفتح همزه آمدي و اين را نزديك نحويان تعليق
بلام گويند و اين از خصايص افعال قلوب است وحكي ان الحجاج
قرا على المنبر هذه السورة فجرى على لسانه ان ربهم بفتح الالف
ثم استدركها من جهة العربية فقال يومئذ خبير باسقاط اللام
وقرا ابو السماك خبير بغير اللام سورة القارعة مكي است هشت آيه است
و سي و شش كلمه است و دويست پنجاه دو حرف است ربط اين سورة
بسورة والعاديات آن است كه سورة والعاديات براي بيان مدح مطيعان
و قدح عاصيان و ذم بخيلان و ذكر قيامت و جز اين است
و سورة القارعة در بيان وصف قيامت و وزن اعمال
مردمان است يا گويند ختم سورة والعاديات بذكر قيامت و افتتاح اين
سورة نيز بذكر قيامت است زيرا كه قارعة عبارت از روز قيامت است
القول في فضلها من قرا هذه السورة قال عليه السلام من قرا
سورة القارعة اعطاه يوم القيمة كتابه بيمينه و يحاسبه حسابا
يسيرا بسم الله الرحمن الرحيم

القارعة مبتدا وما مبتدا ثان القارعة خبره والمبتدا والجملة
خبر المبتدا الاول وكان حق الكلام ان قال ما هي الا انه كرر تفخيما لها
معنی اینست قارعه چیست قارعه یعنی کوبنده چه کوبنده که بکوبند
همه دلها را و دلها را از جای بر خیزانند از هول قیامت چنانچه فرموده
وافئدتهم هواء بدانکه قارعه مشتق است از قرع و قرع کوفتن
را کویند و قارعه کوبنده بود و این نامیست از نامهای قیامت
و این را بتکرار ذکر کرد تا بندکان ازین سخن بترسند وما ادريك
ما القارعة يوم يكون الناس كالفراش المبثوث
وتكون الجبال كالعهن المنفوش و چه دریابد ترا
ای محمد که چیست قارعه آن روزیست که باشند مردمان
از غایت انبوهی همچو پروانه پراکنده یا همچو ملخ پراکنده
پریشان و حیران از هول قیامت نمیدانند از کجا آمده اند و کجا
خواهند رفت و باشند کوهها در ان روز همچو پشم رنگین ندف
کرده باشند یعنی آن روز همه کوهها سبک کردند و در هوا روند
همچو پشم رنگین سبکتر می باشند وفي المعنى الفراش شيء يطير بين

السماء والارض مثل الجراد وهو شبيه بالبعوض تشبيه الناس بالفراش
في الكثرة والانتشار والضعف والذلة والتطاير الى الداعي من
كل جانب كما يتطاير الفراش الى النار وسمي فراشا لتفرشه وانتشاره
وشبه الجبال بالعهن المنفوش لتفرق اجزائها وقرا ابن مسعود
رضي الله عنه كالصوف المنفوش قال الخليل تتلون الجبال يومئذ
فلهذا شبهت بالصوف الملون فاما من ثقلت موازينه فهو
في عيشة الراضية واما من خفت موازينه فامه
هاوية وما ادريك ما هيه نار حامية در
کلام سابق مردمان در تشبیه بفراش مبثوث جمع کرده و درین
کلام کیفیت جمع مذکور میان دو فرقه فرق آورد معنی
اینست پس هرچونکه باشد چیزی هر که را گران آید موزونات اعمال
اعمال حسنه او یعنی کویند هر که را گران آید ترازوی نیکی او پس زندگانی
باشد که خشنود بود صاحب آن زندگانی و اما که را سبک آید
موزونات اعمال حسنه او یا کویند که سبک آید ترازوی نیکی او
او پس جای او و ماوای او هاویه بود و چه دریابد ترا ای

محمد که جهت آن هاویه بعد ازان خود بیان کرد که هاویه آتشیست

کرم و سوزان روایت کرده اند از انس رضی الله عنه که گفته است هو ابن آدم

یوم القیمة حتی یوقف بین کفتی المیزان و یوکل به ملک فان ثقل میزانه

نادی الملک بصوت یسمع الخلایق سعد فلان سعادة لا یشقی بعدها ابدا وان

خفت میزانه نادی بصوت یسمع الخلایق شقی فلان شقاوة لا یسعد بعدها

ابدا قوله موازینه یعنی موازین جمع موزون است چنانچه مفاعیل

مفعول و جمع میزان نتواند بود زیرا که میزان یکی است متعدد نیست

مگر انکه از جهت تعدد موزونات میزان را بطریق تسامح نیز متعدد

اعتبار کنند و هم موازین را جمع میزان گویند قوله فامه هاویه

ای مسکنه و ماواه الدرکة التی تسمی الهاویه قیل اسماء من اسماء جهنم

وانما سمیت جهنم بهاویه لانها تهوی اهلها من اعلاها ای اسفلها

وام از روی لغت اصل است و مادر را ام ازان گویند که او اصل

فرزند است و بازگشت فرزندان بوی است و دوزخ را ام ازین

جهت گفت که بازگشت کافران بوی است قوله ماهیه الضمیر

عائد الی هاویه والها للسکتة و قرا حمزة ما هی بغیر ها السکتة

فی الوصل

فی الوصل قوله نار حامیة بیان الهاویة او بدل منها سورة التکاثر

مکی است هشت آیت است و بیست و هشت کلمه است و صد و بیست

و چهار حرف است ربط این سوره با سوره قارعه آنست که سوره

قارعه در بیان صفت قیامت است و هولهای او و وزن اعمال بود

و این سوره در بیان دیدن دوزخ و ذکر سوال از نعیم است القول

فی فضلة من قرا هذه السورة قال علیه السلام من قرا سورة الهکم

التکاثر لم یحاسبه الله بالنعیم الذی انعم الله علیه فی دار الدنیا واعطی

من الاجر کما قرا الف آیة والله اعلم بالصواب بسم الله الرحمن الرحیم

الهیکم التکاثر حتی زرتم المقابر نزول

آیة این سوره در حق بنی عبد مناف و بنی سهم است که بیکدیگر فخرها

و مباهات میکردند به بسیاری عدد یعنی هر یکی از ایشان میگفتند که

ما بعدد بیشتریم چون شمار کردند بنو عبد مناف در عدد بیشتر آمدند

از بنی سهم پس بنو سهم گفتند که ما در عدد بیشتریم لیکن بسیار از ما هلاک

کردند یعنی در جاهلیة ما را هلاک کرده اند است بنو عبد مناف گفتند که شما

دروغ میگوئید بخدای که شما همیشه در عدد و مال اندک تر بوده اید

ازما

وما در مال و عدد از شما بیشتر بودیم بنو سهم گفتند بیایید تا ما و شما
در مقابر برویم و مردگان خویش شمار کنیم پس رفتند و مردگان را
شمار کردند بنو سهم در عدد بیشتر آمدند و در گفتار خویش که اهلکنا
البغی فی الجاهلیة راست گو بیرون آمدند خداوند تعالی در شان
این دو قبیله مذکور این آیة فرستاد و معنی اینست مشغول کرد شما را
شمار الزکار آخرت تفاخر بکثرت مال و فرزندان قرابتان ها
تا آنگه زیارت کردید شما گورها را برای شمار کردن مردگان وقیل
معناه شغلکم التکاثر والتفاخر حتی ادرککم الموت علی تلک الحال
یعنی مشغول کرد شما را موی بران حالة یعنی تا آنگه بمردید
در قبر در آمدید کلا سوف تعلمون ثم کلا
سوف تعلمون چنین نشاید که فخر و مباهات بسبب ها
عشائر و کثرت اموال موجب فضل نیست بلکه فضل بتقوی است
سرانجام خواهید دانست شما بی حاصلی و بی نفعی تکاثر و تفاخر
در وقت مرگ پس سرانجام خواهید دانست شما بعد مرگ آنچه
پیش خواهد آمد شما را درین اخبار است از غفلت خلق

کتا وقت

که تا وقت مرگ غافل اند چون بمیرند ازین غفلت بیدار شوند چنین که
مصطفی صلی الله علیه وسلم فرموده است الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا یعنی
مردمان در خواب اند چون بمیرند بیدار شوند کلا لو تعلمون علم
الیقین تکرار الردع للانذار والتخویف وجواب لو مضمر ای لو
تعلمون ما بین ایدیکم علم الیقین لما الهکم التکاثر ولما تفاخرو
لکنکم ضلال جهلة معنی اینست حقا اگر بدانید شما علم الیقین آنچه
پیش خواهد آمد شما را از هولها قیامت هر آینه مشغول نکرداند شما را
تفاخر و تکاثر که فخر و مباهات بکثرت مال و فرزندان و قرابتان میکنند
هیچ عاقلی نکند چه این همه فانیات و عاقل آن باشد که بفانی تفاخر
نکند قال الامام الزاهد فی تفسیره این تکرار است که اوقات مختلف است
عقب هر کلا معنی یعنی دیگر خبر داده است که با اول آن خبر نداده است لترون
الجحیم ثم لترونها عین الیقین اللام فی جواب القسم المحذوف
ای اقسم لترون الجحیم والقسم لتوکید الوعید معنی این است که سوگند ها
میکنم من هر آینه هر آینه ببینید دوزخ را عین الیقین یعنی معاینه
کنید بچشم خویش چون در آیند در روز قول لترون الجحیم فی وقت

للموت و في القبر ثم لترونها عين اليقين يعني في القيامت و في
الكاف بفتح التاء و ضمها ثم لتسئلن يومئذ عن النعيم
عطف على قوله لترون معنى اینست پس هر آینه هر آینه پرسیده
خواهید شما آن روز از نعمتها دنیا یعنی از شکر نعمتها پرسیده شوید و
در خبر است که پرسیده شوند مردمان در روز قیامت از نعمتهای دنیا
یکی از چیزهای که قوة لا بد که در وی قوام تن باشد و دوم از پاره
جامه که بدان ستر عورت حاصل شود و سوم از خانه مقرا یی
که سرما و گرما را دفع کند یا آنکه مراد از نعیم دنیا صحت و امن است
و بقولی آب سرد است چنانچه در حدیث آمده است اول چیزی که
پرسیده شود بنده را صحت تن و آب سرد باشد روایت کرده اند
که فقیر در مجلس مصطفى صلى الله عليه وسلم آمد و گفت یا رسول الله
هل علي من النعمة شئ یعنی هست بر ما از نعمت دنیا چیزی
فرمود آری نعلین و سایه و آب سرد و در خبر است من اكل خبز
البر و شرب الماء البارد فذلك النعيم يسئل عنه یعنی هر که
بخورد نان گندم را و بیاشامد آب سرد پس این نعمتی است

که پرسیده شود آنکس از آن نعمت وقيل النعيم الماء الحار في الشتاء والماء
البارد في الصيف وقال مجاهد هو اكل لذات من لذات الدنيا وقال ابو
جعفر هي العافية وقيل ارسال محمد مصطفى صلى الله عليه
وسلم وقال عكرمة الصحة والفراغ وفي الحديث نعمتان عظيمتان
مغلوبون فيهما كثير من الناس الصحة والفراغ وقال ابو العالية
هو الاسلام وقيل تخفيف الشريع وتيسير القران وقال مقاتل قوله
ثم لتسئلن خطاب لكفار مكة اي انكم يا كفار مكة تسئلون عن
شكر ما كنتم فيه من النعيم سورة العصر مكي است و سه آیه است و چهارده
کلمه و شصت و هشت حرف است ربط این سوره بسوره الهكم
التكاثر آنست که سوره الهكم التكاثر برای بیان معاملات
کفار است و سوره العصر برای مذمت کافران و مدح مطیعان است
القول في فضله من قرأ هذه السورة قال عليه السلام من قرأ
سورة والعصر ختم الله له بالخير وكان من اصحاب الحق يوم القيمة سورة العصر

بسم الله الرحمن الرحيم

والعصر سبب نزول این سوره آنبود که کلده بن اسیده بقولی ابو جهل

وکافران دیگر گفتند مر ابوبکر صدیق رضي الله تعالی عنه خسرت
ابابکر حیث ترکت دین ابائک وعبادة اللات والعزی فقال
ابوبکر رضی الله لا خسران علی من یقبل الحق ویتبع رسول الحق بل
الخاسر الذي یعبد الاصنام ویشرک بالله فنزلت موافقة لقول
الصدیق رضی الله عنه یعني زیان زده شدي اي ابابکر که ترک دادي
دین پدران خویش وترک کردي پرستش لات وعزی را پس
ابوبکر رضی الله عنه جواب داد زیان کاري نیست برکسیکه قبول کند
حق را ومتابعت کند رسول حق را بلکه زیان کار انکس بود
که پرستد بتان را وشرک آرد بخداي عز وجل پس این سورة موافق
قول ابوبکر صدیق رضی الله عنه نازل گشت معنی این آیت ایزد
سبحانه وتعالی سوگند یاد کرد بنماز عصر واین وقتیست که ختم صحیفه
روز درین وقت میشود وبهتر که درین وقت باستغفار وتسبیح مشغول
شود حق تعالی ختم کار وی به نیکی کند واین وقت بغایت نیک
غنیمت باید رعیت داشت ودران کوشد که بعد عصر با کسی سخن
نگوید واگر گوید دنیوي نگوید وقال علیه السلام من صلی صلوة

العصر

العصر ومکث في مصلاه حتی تغرب الشمس فکانما حج حجتین تامتین
فکانما اعتق ثمانی رقاب من ولد اسمعیل ع م وبقوله والعصر
سوگند است بروزگار لما فی مروره من اصناف العجائب وقیل سوگند
بعصر پیغمبر است وقیل سوگند بعصر نبینا صلی الله علیه وسلم ان الانسان
لفي خسر این جواب قسم است معنی اینست بدرستیکه همه آدمیان هر آینه
در زیان کاري اند الا الذین امنوا وعملوا الصلحت وتواصوا
بالحق وتواصوا بالصبر مگر آنکه ایمان آورده اند بخداي
وبه پیغمبران وکارها نیک کردند ویکدیگر را وصیت بصبر کردند بر
طاعت وباز ماندند از معصیت وتحمل کردند بر سختیها وبلاها
سوال وصیت کردن بحق ووصیت کردن بصبر داخل است
واعمال صالح پس علی حده چرا ذکر کرد جواب این تخصیص است
بعد تعمیم وفایده او اظهار اهتمام است سورة الهمزة مکی است
ونه آیت است وسی کلمه است ونود وشش حرف است ربط این
سوره بسورة العصر آنست که سورة العصر براي خسران کافران
ومدح مومنان است واین سوره براي بیان عقوبت

سورة د

کافران ووعیدایشان است القول فی فضیلة من قرأ هذه السورة
قال علیه السلام من قرأ ویل لکل فانما تصدق بوزن جبل احد ذهبا فی
طاعة الله وبکل آیة قرأها ستمائة حسنة قال علیه السلام من قرأ سورة
ویل لکل اعطی من الاجر عشر حسنات بعدد استهزاء بمحمد علیه السلام واصحابه رضی الله
عنهم بسم الله الرحمن الرحیم ویل لکل همزة لمزة
نزول این سورة در حق عاص بن وائل ولید بن مغیرة بود علیهما اللعنة که هردو
بد گفتندی رسول را و مومنان را چه برروی وچه درپس پشت خداوند تعالی این
سورة فرستاد ونکوهش ایشان کرد وقیل نزلت فی شان الاخنس بن شریف
وکانت عادته الغیبة والوقیعة وبنا فلة بدل علی ان ذلک عادة
منه وقیل نزلت فی شان امیة بن خلف معنی این است وای هر
بد گوینده مردمان را برروی و درپس پشت ونزدیک بعضی مفسران هردو لفظ
مرادف اند یعنی واحد اند چنانچه گوی لیث واسد بمعنی شیر وآن معنی
اینست که وای هر طعنه زننده مردم را هر دو لفظ بمعنی فاعل اند ای
ویل لکل نمام همز بمعنی ... مرادف گفته اند ...
از روی معنی تکرار اول بود برای تاکید را ویقولی همزة لمزة نحن

چنان را گویند که درمیان دو کس جدائی افکنند ویقولی همزة
کسی را گویند که بدست رنجاند مردمان را ولمزة آنکس را گویند که بزبان
برنجاند وقیل علی العکس وهر دو لفظ را بضم فا وفتح عین خوانده اند
وبعضی بضم فا وسکون عین نیز خوانده اند وبعضی للهمزة اللمزة
یعنی لفظ کل خوانده اند الذی جمع مالا وعدده یحسب ان ماله
اخلده الموصول مع الصلة مجرور المحل علی انه بدل من کل همزة لمزة
او منصوب المحل معنی این است آنکه جمع کرد مال را وشمرد آنرا تا مگر چیزی
تلف نشده باشد در آنحال که همی پندارد او بدرستی که مال او جاوید دارد
او را در دنیا یعنی هرگز را از و باز دارد وقال بعضهم هذا تعریض بالعمل
الصالح هو الذی اخلد صاحبه فی النعیم فاما المال فما اخلد احدا
کلا لینبذن فی الحطمة وما ادریک ما الحطمة کلا
ردع قیل است لینبذن جواب قسم المحذوف است وتواند بود که بمعنی
حقا باشد بقید معنی قسم لینبذن جواب او شود معنی این است
چنانست که او مکان میبرد هر آینه انداخته شود در روز قیامت
در حطمه وچه دریابد ترا ای محمد که چیست حطمه وقری لینبذن بضم

الدال اي بصيغة الجمع معناه لينبذن هو وانصاره في الحطمة وقرئ لينبذان
بالالف بعد الذال اي بصيغة التثنية معناه لينبذان هو وماله يعني
انداخته شود او وماله او در حطمة ومال راكه بدان فخر ميكرد در دنيا
از جهت زيادت حسرت او در حطمة اندازد كه چرا عمر عزيز خود
در جمع كردن مال او ضايع كرده بود ونه دانسته بود كه اين مال در
دوزخ مار گردد و وي را بخورد قوله في الحطمة اي في النار التي
من شانها ان يحطم كل ما يلقى فيها وقرئ الحاطمة نار الله
الموقدة التي تطلع على الافئدة خبر مبتدا المحذوف اي هي
نار الله والجملة مبنية الموقدة صفت نار التي تطلع صفة اخرى
معنى اينست آن حطمة آتش خداي است يعني آفريده وي است
كه افروخته شده است انگه بگذرد بر دلها يعني بعد سوختن ظاهر
در ايد در شكمهاشان تا انگه برسد سوزش آن بر دلها ايشان و
تخصيص اين دلها بتجاير انست كه آن از همه اندامها نازكتر است
و درد او بهمه اندام سراية كننده و بقولي تخصيص وي بنا بر ان
كرد كه دلها محل اعتقادات است و اعتقاد شان كفر بود پس سزاوار

عليك للدد وعلينا الكتبة يا ابن ادم عليك السوال وعلينا العطاء
يا ابن ادم عليك الشكر وعلينا الزيادة يا ابن ادم
عليك الجهد وعلينا التوفيق يا ابن ادم عليك التوبة وعلينا
القبول وقال علي ابن ابي طالب رضي الله عنه العجب ممن يهلك ومعه
النجاة قيل وما هو قال الاستغفار ومن كان ما الهمه
الله الاستغفار وهو يريد ان يعذبه وافضل الاستغفار
ان يقول اللهم انت ربي وانت خالقي انا عبدك وانا على عهدك
ووعدك ما استطعت اعوذ بك من شر ما صنعت ابوء لك
بنعمتك علي ابوء على نفسي بذنبي وقد ظلمت نفسي واعترفت
بذنبي فاغفر لي ذنوبي ما قدمت منها وما اخرت انه لا
يغفر الذنوب الا انت وقال الربيع ابن خثيم لا يقولن
احدكم استغفر الله واتوب اليه فيكون ذنبا وكذبا
ان لم يفعل ولكن ليقل اللهم اغفر لي وتب علي درخبرست
هركه استغفار كند بسيار بعد هر اندوهي كشايش فرج بايد وگفته اند كه استغفار
كبيره را صغيره كند و از غمها بيرون آيد و مال را زيادة كند و هر كه استغفار بيشتر كند

وزراعت وفا نکند و فرزند نشود باید که استغفار بسیار بگوید و توبه
بر استغفار مقدم دارد و فرق بین الاستغفار ظاهر است و چون
بخواهد که کسی توبه کند باید که وضو تجدید سازد و دو رکعت نماز
بگذارد و بعده آنچه کرده است نادم گردد و سر بسجده نهد و این استغفار
گوید استغفر الله من کل ذنب اذنبته عمدا او
خطا سرا او علانیة واتوب الیه من الذنب الذی
اعلم من الذنب الذی اعلم ومن الذنب الذی
لا اعلم وانت علام الغیوب ولا حول ولا قوة الا
بالله العلی العظیم و بناله و زاری کند که انین المذنبین احب الی
الله من مناجات الصدیقین یعنی ناله گناهکاران و شکستگان
دوست تر است سوی خدا تعالی از مناجات الصدیقان **بیت**
بناله کاری میسر نمی شود سعدی ✽ ولیک ناله بیچارگان خوش است بنال
هنوز در توبه باز است و ندا میخوانند نشنیده که هر شب ندا میکنند
در آسمانها که هست کسی که توبه کند تا ما قبول کنیم توبه او و هست
کسی که آمرزش خواهد تا بیامرزیم ما او را **حکایت** وقتی حضرت رسالت

جمعة ولا انتم عابدون ما اعبد شهرا ولا انا عابد ما عبدتم شهرا ولا
انتم عابدون ما اعبد معناه ولا انتم عابدون تستقبلون من
الزمان ما اعبد فهذا یقتضی ان لا یؤمن منهم احد وقد امن بعض
المخاطبین ولا خلف فی خبره قبل المخاطبون کفرة مخصوص
قد علم الله تعالی انهم لا یؤمنون ویموتون علی کفرهم وهم الذی
قالوا للنبی صلی الله علیه وسلم اتبع دیننا فنتبع دینک الاخر
ما قالوا **لکم دینکم ولی دین** و بگو مر شما راست ای
کافران دین باطل شما راست دین ما که اسلام است حق است بدانکه تلاوت
این باقی است وحکم وی منسوخ شده است بآیة قتال **سوال** در نفع
لام استعمال میکنند و در ضرر علی میارند چنانچه در لها ما کسبت
وعلیها ما اکتسبت تحقیق شده است و اینجا در کفر و ایمان لام
استعمال کرده است چگونه آید **جواب** مراد از لکم دینکم علیکم دینکم است
لیکن استعمال لکم بر وجه مشاکلت است لو توقفه فی صحبته ولی دین تا
سورة النصر نزدیک علما مدنی است و بقول بعضی مکی است سه
آیة است و نوزده کلمه است و هفتاد و نه حرف است رجا این فعلش

کافرون آنست که سورهٔ کافرون در بیان منازعة با کافران و
قتال با ایشان است و درین سورة وعده نصرت و فتح است بعد
وقوع قتال و بیان قوت اسلام است الفوائد فی فضیلة من قرائة
السورة قال علیه السلام من قرأ سورة النصر فکانما کان من
شهد محمد علیه السلام یوم فتح مکة قال علیه السلام من قرأ سورة
النصر کان فی الدنیا فی حرز الله وکان آمنا فی القیمة من العذاب
فاذا جاء ملک الموت قال الله تعالی له اقرأ منی عبدی السلام وقل له
علیک السلام وله بکل آیة قرأها ثواب ما ملکت یمینه بسم الله الرحمن الرحیم
اذا جاء نصر الله والفتح نزول این سورة پیش از فتح
مکه است برای وعده نصرت و فتح زیرا که کلمهٔ اذا برای استقبال است و
وعده استقبال بود معنی چنین شود چون بیاید نصرت خدا و فتح
مکه و بقولی نزول این سورة بعد از فتح مکه است پس برین قول اذا بمعنی
اذ بود و دخول اذا بر ماضی بر طریق حتی اذا جاء امرنا و
فار التنور است معنی چنین شود چون بیامد ای محمد
کسی آمری و فتح مکه و وعده فتح بود مر ترا روایت کرده اند

بعد نزول این سورة مصطفی علیه السلام دو سال حیوة بود و
بعد ازان حج کرد و در حج بدایت آیة الیوم اکملت لکم دینکم
واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام
دینا نازل شده است و بعد نزول این مصطفی صلی الله علیه وسلم پنج روز
حیوة بعد ازان و بعد ازان واتقوا یوما ترجعون فیه الی الله
نازل شده بعد نزول این آیة بیست یک روز حیوة بود و بقولی
هفت شب و آخرین این آیة بود بعد ازان وفات حضرت
مصطفی صلی الله علیه وسلم در روز دوشنبه دوم ماه ربیع الاول
و بقولی دوازدهم ماه مذکور و بقولی در غره این ماه و آخرین
این سورة که نازل شده است بعد ازان هیچ سورة نازل نشده است کذا
روی عن ابن عباس رضی الله عنه فقال ابن مسعود رضی الله عنه
هذه السورة تسمی سورة التودیع وروی ان النبی صلی الله علیه وسلم
لما قرأ هذه السورة علی اصحابه استبشروا وبکی العباس رضی الله عنه
فقال النبی صلی الله علیه وسلم ما یبکیک یا عم فقال نعیت
الیک نفسک فقال النبی صلی الله علیه وسلم انها لکما تقول فعاش

بعدها سنتين لم ير فيهما ضاحكا مستبشرا وروي انها لما نزلت
خطب رسول الله صلعم فقال ان عبدا خيره الله بين الدنيا وبين لقائه
فاختار ذلك العبد لقاء الله تعالى فعلم ابو بكر رضي الله عنه ان النبي صلى الله
عليه وسلم اراد نفسه فبكى وقال فديناك بانفسنا واموالنا واقرباءنا
واولادنا وروي ان النبي صلى الله عليه وسلم دعا ابنته
فاطمة رض بعد نزول هذه السورة فقال يا بنتاه انه نعيت
الي نفسي فبكت فاطمة فقال عليه السلام لا تبكي فانك اول
اهلي لحوقا بي في قوله اذا جاء نصر الله والفتح هكذا قرأ الاكثرون
وقرأ ابن عباس رضي الله عنه اذا جاء فتح الله والنصر بتقديم الفتح
حتى عطف عليه قيل النصر الاعانة والاظهار على العدو والفتح فتح البلاد
وقيل هو التمكن من العدو والفتح هو الاسن من شهره ان فتح
مكة كان في عشر مضين من شهر رمضان لسنة ثمان من الهجرة
وكان مع رسول الله صلى الله عليه وسلم عشرة الاف من المهاجرين و
الانصار وطوائف العرب فاقام بها خمس عشرة ليلة ثم خرج
الى هوازن وحين دخلها وقف على باب الكعبة ثم قال

لا اله الا الله وحده لا شريك له صدق وعده
ونصر عبده واعز جنده وهزم الاحزاب وحده ثم قال يا اهل مكة
ما ترون اني فاعل بكم قالوا خيرا اخ كريم قال اذهبوا فانتم
الطلقاء فاعتقهم رسول الله صلى الله عليه وسلم وقد كان الله امكنه
من رقابهم عنوة وكانوا له فيئا ولذلك سمي اهل مكة الطلقاء ثم
بايعوه على الاسلام ورايت الناس يدخلون في دين الله افواجا
عطف بر اذا جاء معنى اين است وبه بيني تو مردمانرا يعني كافران
مكه را كه در مي ايند در دين خداي تعالى فوج فوج گروه گروه وروي
عن عبد الله رضي الله عنه انه بكى ذات يوم فقيل له لم تبكي فقال سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول دخل الناس في دين الله افواجا
وسيخرجون منه افواجا وقال بعضهم المراد بالناس بقوله رايت
الناس قوم مخصوصون وهم اهل اليمن اي ورايت اهل اليمن
يدخلون في ملة الاسلام افواجا وقال ابو هريرة رضي الله عنه
لما نزلت هذه السورة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الله اكبر
جاء نصر الله والفتح وقال اهل اليمن قوم رقيقة قلوبهم الايمان

لا اله الا الله

يمان والفقر يمان والحكمة يمانية قوله في دين الله اضافة دين بسوي
خدا تعالى براي تعظيم مضاف است والا گرنه دين مضاف سوي بندگان
چنانچه فرمود اليوم اكملت لكم دينكم قوله افواجا حال من فاعل يدخلون
والمعنى ورايت الناس يدخلون في ملة الاسلام حال كونهم
جماعات كثيرة بعد ما كانوا يدخلون فيه واحدا واحدا او اثنين اثنين
فسبح بحمد ربك واستغفره انه كان توابا جواب
اذا است و عامل در وي است زيرا كه در شرط عامل همين جزا است نتواند
بود كه اذا بمعنى اذ باشد چنانچه بالا گفته شده است پس بدين اعتبار فا فسبح
زائد بود و اذ ظرف سبح باشد معنى اين است چون نصرت و فتح بيايد
و ببيني مردمان را كه در مي آيند در اسلام فوج فوج بياكي ياد كن خدا را در اين حال
كه ملتبس باشي بحمد پروردگار خويش و آمرزش خواه از وي بدرستي كه او هست
پذيرنده توبه تا بيان قوله فسبح بحمد ربك فقل سبحان الله حامدا له ليسر الله تعالى
عليك ما لم يخطر ببالك و ببال احد من ان يغلب احد على اهل الحرم فاحمده
وانت تعبده ونهي على صدقه وقال عائشة رضي الله تعالى عنها
وعن ابيها وصلى الله تعالى على بعلها لما نزلت هذه السورة

العبد الى ربه اذا سجد يعني نزديكترين چيزي كه بآن بنده بحضرت
پروردگار خود وقتي كه سجده كند و مراد از قرب قرب كرامت است نه قرب
مسافت وقيل معناه واسجد في المسجد الحرام ولا تلتفت الى نهي ابو جهل
واقترب يا ابا جهل بمحمد ان استطعت فانك لو قربت بمحمد وهو في الصلوة
لرايت ما ينالك عن اخذ الزبانية سورة القدر مكي است و بقولي مدني است
و پنج آيه است و سي كلمه است و صد و دوازده حرف است ربط اين سوره
بسوره اقرا اين است كه در سوره اقرا امر بقراءت است و در سوره قدر ذكر
نزول قران است و نيز در وي بيان شب قدر است كه نزول قران در وي است
القول في فضيلة من قرا هذه السورة قال عليه السلام من قراها اعطاه
اعطى الله كمن صام شهر رمضان وليلة القدر ٥ آيه

صحیح البیاض

١٤٩